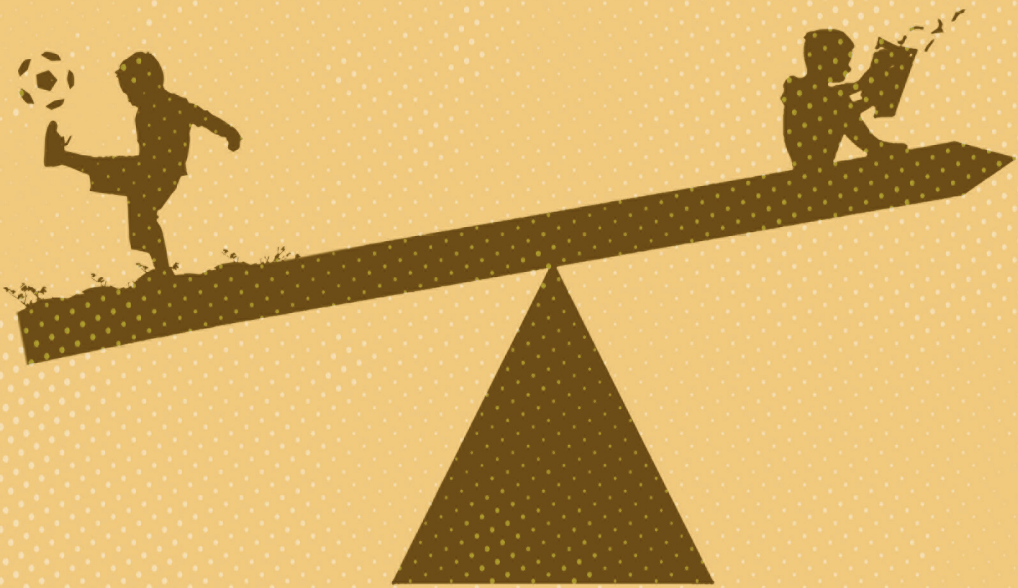
نظام تعلیم و تربیت با محوریت مدیریت تمایلات

گفتاری از حجت الاسلام علیرضا پناهیان پیرامون الگوی تعلیم و تربیت



صحیفه ۵۳
سبک زندگی۶، تابستان۱۴۰۲
نظام تعلیم و تربیت با محوریت مدیریت تمایلات
گفتاری از حجت‌الاسلام‌والمسلمین علیرضا پناهیان پیرامون الگوی تعلیم و تربیت
ویرایش و تنظیم: معاونت تولیدات رسانه‌ای جامعه ایمانی مشعر
صفحه آرا: حسن ناصری
طراح جلد: صالح بهاری
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت‌ها، در صورت ذکر منبع آزاد می‌باشد.

جامعه ایمانی مشعر
قم ـ صندوق پستی: ۱۵۱۳ - ۳۷۱۹۵
سامانه پیامک: ۳۰۰۰**۱۵۴۲**
پایگاه اطلاع‌رسانی: www.**۱۵۴۲**.org
رایانامه: info@**۱۵۴۲**.org



مقدمه

اگر بخواهیم «هدف تربیت در مدرسه» را در یک کلمه اعلام کنیم، آن یک کلمه از چه مفهومی حکایت خواهد کرد؟ دقیقاً چه تعبیری را به عنوان هدف محوری تربیت به کار بگیریم که از جامعیّت برخوردار بوده و همه سطوح اجتماعی را در بر گرفته و تمام سلیقه‌ها را پوشش دهد؟ چه کلمه‌ای را به‌عنوان هدف محوری تربیت در مدرسه می‌توانیم استفاده کنیم که همه جهانیان آن را بپذیرند و در اقصی نقاط عالم، در فرهنگ‌ها و مکاتب و مذاهب مختلف بتوانند با آن کنار بیایند؟ اگر بتوانیم به چنین کلمه‌ای برسیم، تشریک مساعی فراوان خواهد شد،

استحکام نظر و اراده برای تحقق این هدف بیشتر شده و همه سعی می‌کنند که این هدف محقق شود و بسیاری موانع از سر راه برداشته خواهد شد.

توجه به تمایلات کودک و مدیریت نیازها و خواسته‌های او از مسائل مهمی است که با توجه به فرمایشات معصومین﵈ نقش اساسی در تربیت و شکل‌گیری شخصیت وی خواهد داشت.

نوشتار پیش رو برگرفته از مباحث حجت‌الاسلام و المسلمین علیرضا پناهیان در همایش «الگوی تعلیم و تربیت در مهد و دبستان» و برخی مباحث دیگر در این زمینه است که توسط مؤسسه بیان معنوی جمع‌آوری و تنظیم شده و به تناسب بحث مطالبی جهت تکمیل و تبیین اضافه شده است.

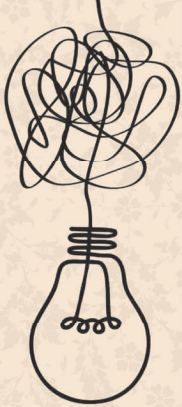


فاصله زیاد وضع فعلی با «آموزش و پرورش اسلامی»

واقعیت این است که معارف دینی همین چیزی نیست که در جامعه ما منتشر شده است. یعنی نمی‌توان گفت که اگر معلمی هنر داشته باشد و همین معارف را به خوبی منتقل کند، کارش مؤثر واقع خواهد شد و اگر مخاطب ظرفیت و لیاقت و استعداد لازم را داشته باشد، جذب خواهد شد.

واقعیت این است که اسلامی بودن آموزش و پرورش به معنی وضع کنونی آن نیست. یعنی نمی‌توان گفت که نکات اخلاقی، معرفتی و عقایدی که باید در آموزش و پروش به دانش‌آموزان منتقل شود، همین‌هایی است که الان هست و حداکثرش این است که تغییرات اندکی بر روی آن اِعمال شود، مثلاً در حد اضافه کردن یا جابه‌جایی برخی مطالب و آیات و یا اینکه از شیوه‌های آموزش بهتر و کارآمدتری برای انتقال همین مطالب به دانش‌آموز استفاده کرد.

اگر ما معارف دینی را درست درک و منتقل می‌کردیم، باید خیلی موفق‌تر از این‌ها می‌بودیم. لذا این مقدار عدم موفقیت، باید ما را وادار به بازنگری کند، بازنگری در آنچه به ذهن‌های آحاد جامعه منتقل می‌کنیم؛ چه در فضای تبلیغات عمومی معرفی نظام تعلیم و تربیت با محوریت مدیریت تمایلات و چه در فضای تعلیمات اختصاصی و به خصوص در مقاطع تحصیلی آموزش و پرورش که دوره‌های بسیار حساسی هستند.



لزوم معرفی یک نظام جایگزین

اینجا قصد پرداختن به انتقادها و درد دل‌ها را نداریم، بلکه می‌خواهیم به راه حل بپردازیم و یک طرح جایگزین برای وضع فعلی معرفی کنیم. تصور بر این است که این طرح جایگزین می‌تواند خیلی مؤثر باشد؛ یعنی بدون اینکه بخواهیم نخبه‌گرایی کنیم، با همین دانش‌آموزان و همین معلمان محترمی که الان در جامعه هستند و حتی با همین مدارس و شیوه‌های آموزشی کنونی، می‌تواند خیلی مؤثر باشد. ما می‌توانیم با یک نگاه نظام‌مند و عمیق به تعلیم و تربیت دینی، به بهره‌های بسیار بالاتری از وضع کنونی برسیم.

این‌طور نیست که کاربرد و کارکرد این نظام جایگزین، مختص پرورش نخبگان باشد، بلکه برای عموم مردم در سطوح مختلف جامعه است. هم کادر تعلیم و تربیتی‌ای که ما الان داریم، اگر برنامه خوبی به آن داده شود کارآیی‌اش بیشتر می‌شود و



هم دانش‌آموزان ما با همه تفاوت‌هایی که دارند، می‌توانند ارتقاء فوق‌العاده‌ای پیدا کنند.

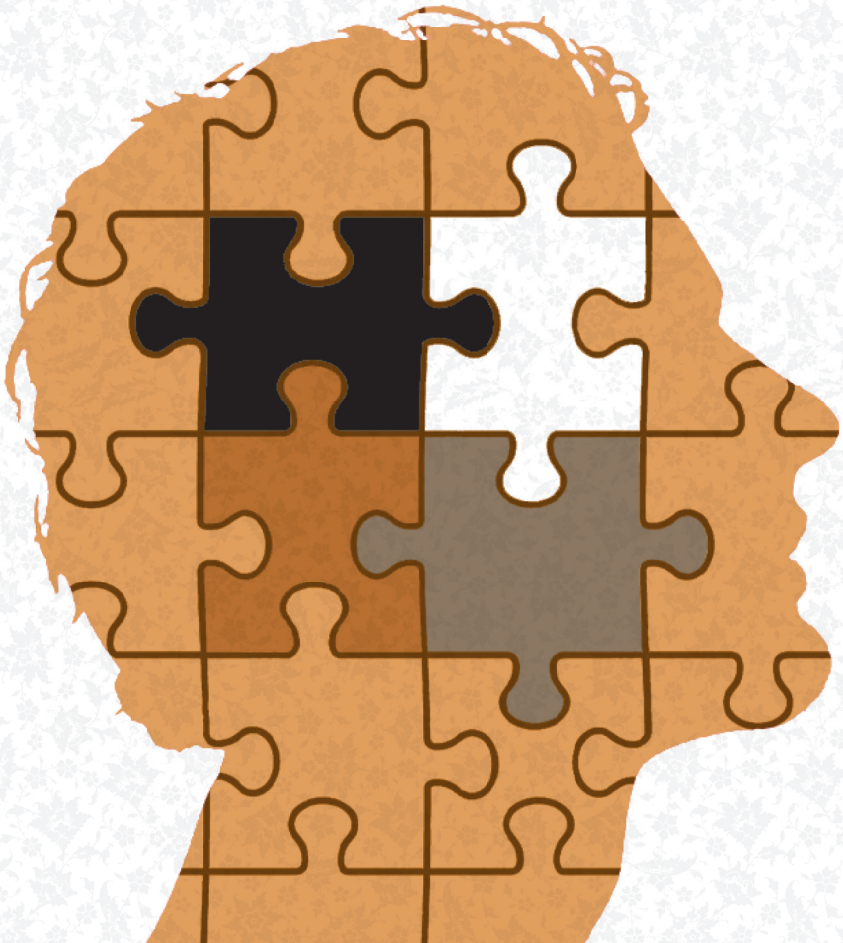
تقریباً مشکلی در جامعه نیست که به ایرادهای اساسی‌ای که در نظام تعلیم و تربیت فعلی وجود دارد، ربط اساسی نداشته باشد. یعنی اگر شما مشکل کم‌نمازی یا بی‌نمازی، رشوه‌خواری در ادارات، روابط نامشروع، پوشش‌های نامناسب، کم‌فرزندآوری و هر نوع مشکلات دیگری را در جامعه مشاهده می‌کنید، **مهم‌ترین عامل مشکلات اساسی جامعه به اشکالات اساسی‌ای که در نظام آموزش و پرورش وجود دارد برمی‌گردد.**

ما اگر یک نظام و چارچوب صحیح و حساب‌شده‌ای برای تعلیم و تربیت داشته باشیم، با همین جامعه و همین امکانات به عالی‌ترین نتایج خواهیم رسید.

غیرطبیعی بودن بسیاری از مشکلات در جامعه ما

بسیاری از مشکلات در جامعه ما کاملاً غیرطبیعی است. مثلاً این طبیعی نیست که آمار طلاق در جامعه ما این‌قدر بالا باشد؛ آن‌هم در جامعه‌ای که این‌قدر به معارف دینی دسترسی دارد. باید ببینیم اشکال کار در کجاست؟ در همه مدارس ما قرآن درس داده می‌شود، همه مردم اهل‌بیت علیهم‌السلام را دوست دارند، کلمات اهل‌بیت علیهم‌السلام هم در اختیار ما قرار دارد، اما با این حال شاهد چنین مشکلاتی هستیم.

نظام تعلیم و تربیت مثل یک دستگاه رایانه‌ای است که اگر بلد باشیم با آن کار کنیم، خیلی راحت به نتایج خیلی زیادی خواهیم رسید ولی اگر بلد نباشیم، با مشت زدن به آن کاری از پیش نمی‌بریم. بنده تصور می‌کنم که الان برای ما اتفاق دوم افتاده است.



الف: مروری بر مبانی انسان‌شناسی و جایگاه «تمایلات»

انسان؛ موجودی «دارای گرایش‌های مختلف» و مجبور به انتخاب

برای طراحی یک نظام تعلیمی و تربیتی طبیعتاً باید از انسان‌شناسی شروع کنیم. البته از حیات‌شناسی و خداشناسی هم می‌توان آغاز کرد، ولی شاید معقول‌تر این باشد که از انسان‌شناسی آغاز کنیم. برای اینکه از انسان به‌گونه‌ای مطلع شویم که منتج به یک نظام تعلیم و تربیتی شود، خوب است تعریف انسان را از یک ویژگی انسان شروع کنیم که در وجود او ویژگی بسیار برجسته و برتری است. این ویژگی در حیات و حرکت انسان هم «اوّلیت» دارد (به معنای تقدم یا سبقت) و هم اولویت دارد (به معنای برتری یا افضلیت.) این ویژگی، «گرایش‌ها» یا «تمایلات» انسان است.

انسان موجودی است دارای گرایش و علاقه. به عبارت دیگر، انسان موجودی «گرایش‌مند» است.

تا اینجا -به قول منطقیون- جنسش را گفته‌ایم، ولی فصلش را نگفته‌ایم. چون حیوان و فرشته هم گرایش دارند. شاید درباره همه هستی، بتوان بحث گرایش

را به نوعی مطرح کرد. اساساً ما گرایش و جاذبه را عامل حرکت می‌دانیم و نسبت حیات با حرکت هم کاملا معلوم است.
اینکه انسان موجودی گرایش‌مند است، زیاد او را از حیوان و فرشته جدا نمی‌کند، اما قید بعدی «فصل» انسان است، اینکه می‌گوییم: انسان موجودی است گرایش‌مند و دارای گرایش‌های «مختلف» این «مختلف» را به «متنوع، متزاحم و متعارض» ترجمه کنید. یعنی انسان گرایش‌هایی دارد که بعضی از آن‌ها با هم تعارض دارند و اگر هم تعارض نداشته باشند، در حیات این دنیا تزاحم پیدا می‌کنند. ضمن اینکه تنوع و تعدد هم دارند.
وقتی می‌گوییم گرایش، دیگر از «نیاز» حرفی نمی‌زنیم. یعنی نیاز را هم در ذیل گرایش می‌بینیم. به این صورت که می‌گوییم: «انسان گرایش دارد نیاز خودش را برطرف کند (به شرطی که آن را حس کند یا از آن باخبر باشد)» لذا اگر خواستیم درباره نیاز صحبت کنیم، می‌توانیم بگوییم که برخی از گرایش‌های انسان معطوف به نیازهای حیاتی انسان است، برخی معطوف به نیازهای عاطفی و برخی هم مربوط به نیازهای کاذب انسان است.

به دلیل گرایش‌های مختلف، انسان مجبور به انتخاب است

وقتی گرایش‌های انسان مختلف شد، انسان مجبور به انتخاب می‌شود. آیا خدا استعداد انتخاب کردن بین گرایش‌ها را در انسان قرار داده و لوازم آن را در وجود انسان تأمین کرده است؟ بله، اینجاست که بحث قدرت انتخاب، اختیار و آزادی انسان مطرح می‌شود. اینجاست که پای آگاهی به عنوان لوازم این صحنه، وسط کشیده می‌شود.

آگاهی انسان با آگاهی غریزی حیوان فرق می‌کند. آگاهی انسان مثل آگاهی غریزی یک حیوان نیست که وقتی مریض می‌شود، خود به خود به سراغ آن گیاه یا ماده خوردنی مورد نیازش می‌رود و پیدا می‌کند و می‌خورد و شفا پیدا می‌کند.

آگاهی در وجود انسان متفاوت است. **انسان موجودی گرایش‌مند و دارای گرایش‌های مختلف است. هیچ چیز دیگری در وجود انسان به این اهمیت نیست.** آنچه انسان دارد، همه برای این است که بتواند با این گرایش‌های مختلفش، به درستی حرکت کند.
لازمه گرایش، حرکت برای رسیدن به مطلوب است. آنچه که انسان برای تحقق و ارضای گرایش‌هایش نیاز دارد، خدا به او داده است؛ لذا انسان برای تحقق گرایش‌های خودش حرکت می‌کند.









جایگاه عقل و ارتباطش با هَوی

انسان در بین گرایش‌های خودش قدرت انتخاب دارد و «عقل» همان چیزی است که در وجود انسان هست تا انسان بتواند به کمک آن از بین گرایش‌های خودش انتخاب کند و بر گرایش‌های خودش تسلط یابد.

در میدان گرایش‌های ما ساز و کار و مکانیزمی وجود دارد که وقتی به آن توجه شود، جایگاه و ضرورت وجود چیزی به نام «عقل» خودش را نشان می‌دهد. آن ساز و کار، این است که «گرایش‌های قوی‌تر، پنهان‌تر هستند و گرایش‌های ضعیف‌تر، سطحی‌تر هستند.» این چینش حکیمانه گرایش‌های انسان توسط پروردگار عالم است که برای انسان، امکان انتخاب باقی می‌گذارد و الا در شرایط یکسان، اگر یکی از گرایش‌ها، قوی‌تر باشد و یکی ضعیف‌تر، طبیعتاً انسان همیشه گرایش قوی‌تر

را انتخاب می‌کند و اگر قدرت گرایش‌ها برابر باشد، انسان همیشه دچار حیرت می‌شود و نمی‌تواند انتخاب کند.

نقطه‌ای که انسان بین گرایش‌هایش انتخاب می‌کند، همان نقطه‌ای است که اهل‌بیت علیهم‌السلام توصیه فرموده‌اند که در مرز جبر و اختیار زیاد فکر نکنید و الا حیران می‌شوید. در کتاب «طلب و اراده» حضرت امام و همچنین در مباحث فلسفه اخلاق آیت‌الله مصباح شاید بیش از جاهای دیگر، درباره این نقطه توضیح داده شده است که انسان چگونه در بین تنوع گرایش‌های خودش، به «اراده» می‌رسد؟ و اینکه اراده کردن ما یک پدیده جبری نیست که معطوف به گرایش‌های قوی‌تر باشد.

انتقال انسان از گرایش‌های سطحی به گرایش‌های عمیق هم «کمال» نام‌گذاری می‌شود و عقل این استعداد را در انسان به وجود آورده که بتواند خوب انتخاب کند.

اگر بخواهیم عقل را دقیق‌تر معرفی کنیم، باید بگوییم: «میل به انتخاب برتر»؛ عقل می‌گوید لذت بیشتر و ماندگارتر بهتر از لذت کمتر و از بین رونده است. عقل قدرتی در وجود ماست که این قدرت علی‌القاعده خودش هم یک گرایش است، گرایشی که سلطان همه گرایش‌هاست و گرایش‌های دیگر تحت سرپرستی او هستند، منتها عقل ما همیشه بر اساس آن خصلتی که دارد ما را دعوت می‌کند. عقل گرایشی است که «میل به انتخاب برتر را در ما ایجاد می‌کند».

از آنجایی که عقل، ما را خیلی وادار به پرسشگری می‌کند، گاهی با «عقل نظری» اشتباه گرفته می‌شود؛ علم در وجود انسان قدرت ندارد. من وقتی بر اساس آگاهی

خودم و خلاف میل خودم رفتار می‌کنم در واقع دارم مطابق یک میل دیگرم رفتار می‌کنم. مثلا یک داروی تلخ هست که از آن بدم می‌آید، اما عقلم به من می‌گوید: «بخور». در اینجا عقل من است که دارد به من دستور می‌دهد و الا علم و آگاهی من که نمی‌تواند به من دستور دهد. عقل، میل به انتخاب برتر است. از یک سو اگر داروی تلخ را نخورم، زنده نمی‌مانم و از سوی دیگر از داروی تلخ خیلی بدم می‌آید. عقل همیشه خواهان این است که میل برتر را انتخاب کنیم؛ لذا این عقل، در وجود ما دشمن خواهد داشت. یعنی گرایش‌هایی که عقل آن‌ها را کنار می‌زند و انتخاب نمی‌کند، دشمن عقل خواهند شد. پس **درگیری عقل در وجود انسان با چیست؟ با گرایش‌های سطحی است که اسم آن را «هَوی» می‌گذاریم. «هَوی» هر گرایشی است که انسان را سقوط می‌دهد و پایین می‌کشد.** معنای لغوی لفظ «هَوی» نیز با همین معنا تطبیق می‌کند. وقتی که یک عقاب، به سمت شکار خود شیرجه می‌رود و پایین می‌آید، به این کار در زبان عربی، می‌گویند «هَوی».

تعابیری که تا اینجا از آن‌ها استفاده کردیم، همه تعابیر کلیدی قرآن و روایات ما هستند. اینطور نیست که این اصطلاحات، خاص نظام تعلیم و تربیت باشد، بلکه اصطلاحاتی برای ساماندهی حیات بشر یا به طور کلی، برای هدایت انسان است.

عقل از کودکی فعال است

انسان موجودی دارای گرایش‌های مختلف است، حرکت او به سوی تحقق گرایش‌های اوست، او مجبور به انتخاب است و برای انتخاب، ابزاری به نام عقل در اختیار دارد که «میل به انتخاب برتر» است و این عقل از کودکی فعال است.



برخی می‌گویند «کودک در هفت سال اول، بیشتر حیات حیوانی دارد و غریزی حرکت می‌کند» آیا معنایش این است که این کودک، هنوز انسان نیست و هویت حیوانی دارد و بعداً هویت انسانی پیدا می‌کند؟ نه، اینطور نیست، انسان از همان اول، انسان است.

برخی می‌گویند: بچه هنوز عقل ندارد! در حالی که عقل یا میل به انتخاب برتر در بچه هم هست و یکی از کارهایی که در مهدکودک باید انجام شود



این است که از همان اول باید برای رشد عقل بچه، بازی‌ها و تمرین‌هایی داشته باشیم.

مثلاً یکی از امیالی که به عنوان یک میل طبیعی فعال، در وجود انسان قرار داده شده، تا حرکت خودش را شروع کند، «میل به رفع نیازهای اولیه یا میل به راحتی» است. دیگری هم «میل به کنجکاوی» است. اولین میلی که انسان تجربه می‌کند، میل به راحتی است و دومین میل هم کنجکاوی است، کنجکاوی یعنی انسان می‌خواهد بداند و ببیند.

همین‌که بچه، شیر خورد و سیر شد، شروع می‌کند به این‌طرف و آن‌طرف نگاه می‌کند؛ این به خاطر میل به کنجکاوی است.

عقل و آگاهی؛ لوازم انتخاب

برخی اعتراض می‌کنند که در این انسان‌شناسی به «آگاهی» ارزش نمی‌دهید. در حالی که ما می‌گوییم: دومین میل یا گرایش انسان میل به آگاهی است. البته باز ایراد می‌گیرند که چرا می‌گویید: «میلِ» به آگاهی؟ می‌گوییم: چون آدم ابتدا «علاقه» پیدا می‌کند که آگاه شود، بعداً به دنبال کسب آگاهی می‌رود. یعنی این علاقه و میل انسان است که او را به سوی آگاه شدن سوق می‌دهد.

انسان دارای گرایش‌های مختلفی است که باید بین این گرایش‌ها انتخاب کند و لوازم انتخاب بین این گرایش‌ها را هم دارد. اصلی‌ترین لازمه برای انتخاب، «عقل» است، بعد از آن «آگاهی» است.

از سوی دیگر، علم و آگاهی سبب می‌شود که عقل شروع به رشد و نمو کند. امام صادق﵇ می‌فرماید: «**كَثْرَةُ النظَرِ فِي العِلْمِ يفْتح العَقْل**»[1]؛ چون عقل، میل به انتخاب برتر دارد، ولی مصادیق را نمی‌شناسد، لذا وقتی مصداق‌ها را به او نشان می‌دهید، عقل کم‌کم به خودش می‌آید. همانطور که برای یک بچه باید فرصت‌های تجربه کردن را فراهم کنیم تا عاقل‌تر شود. حضرت امام حسین﵇: «**ذَرَّأَ اللهُ العِلْمَ لقَاحَ المَعْرِفَةِ وَ طُولَ التجَّارِبِ زِيَادَةً فِي العَقل**»[2]

ما باید همه لوازمِ انتخاب را فهرست کنیم و برایش کار انجام دهیم. باید بدانیم که چگونه یک کودک و نوجوان را متوجه گرایش‌های متنوع وجود خودش کنیم که هنوز متوجهش نشده است.

خود این یک عملیات مهم است. در مرحله بعد باید او را برای پیدا کردن «قدرت انتخاب» بین این گرایش‌ها، تمرین دهیم. باید بدانیم که وقتی می‌خواهیم او را برای پرورش قدرت انتخابش (یعنی همان عقلش) تمرین دهیم، چه‌کار کنیم؟ برای این کار می‌توان تمرین‌های خوبی طراحی کرد.

۱. بحارالانوار، ج۱، ص۱۵۹.
۲. بحارالانوار، ج۱۱، ص۱۲۸.

«رنج» یعنی تأمین نشدن یک گرایش

وقتی انسان برای ارضاء تمایلات خودش حرکت می‌کند، طبیعتاً مجبور است برای رسیدن به برخی از تمایلات، برخی دیگر از تمایلات خود را ترک کند، کنار بزند یا صرف‌نظر کند (تمایلات انسان با هم تعارض یا تزاحم دارند. این ترک کردن یا نرسیدن به برخی از تمایلات، باعث رنج می‌شود.)

گاهی اوقات رنج بدون اراده و اختیار انسان به او تحمیل می‌شود. یعنی انسان دوست‌داشتنی‌هایی دارد که در دسترس او نیستند؛ چه این دوست‌داشتنی‌ها از اول به صورت بالفعل بوده (مانند غرایز) و چه اینکه بعداً این دوست‌داشتنی‌ها را اکتساب کرده و پرورش داده است. دقت کنید که ما رنج را به این بحث اضافه نکردیم، بلکه موضوع رنج، به صورت طبیعی در مسیر این بحث پیش می‌آید و خودش را نشان می‌دهد. رنج از دلِ همان ویژگی برتر انسان در می‌آید؛ اینکه «انسان

موجودی است دارای گرایش‌های مختلف». این ویژگی مهمی در وجود انسان است که به عنوان رکن تعریف حقیقت انسان مورد توجه قرار دادیم. «عقل» هم از دلِ همین ویژگی برتر در می‌آید که گفتیم عقل ابزاری برای انتخاب بین گرایش‌هاست. یعنی نسبت موضوع «رنج» و «عقل»، با مباحث طرح شده یک نسبت کاملا طبیعی است و خود به خود در جریان بحث مطرح می‌شود، نه اینکه چون اهمیت داشته خواسته‌ایم آن را در لابه‌لای بحث بگنجانیم.

در مقابل رنج، لذت است. «انسان موجودی است گرایش‌مند» و تأمین هر گرایشی لذت دارد، حتی تخیلِ تأمین هر گرایشی هم لذت دارد، حتی حرکت به سوی هر گرایشی هم لذت دارد. بنابراین **انسان موجودی گرایش‌مند است و ابزار انتخاب بین گرایش‌های خودش را دارد (عقل) و در راه تأمین گرایش‌هایش به «رنج»ها و «لذت»هایی می‌رسد.**

این رنج‌ها و لذت‌ها، تعیین‌کننده‌ترین عامل در حیات بشر هستند. رنج و لذت، در واقع چیزی جز گرایش نیست؛ تأمین شدن گرایش یعنی لذت و تأمین نشدن گرایش یعنی رنج.

به دو دلیل، رنج قطعی است

رنج قطعی است؛ یک دلیلش به انسان‌شناسی برمی‌گردد که همان تزاحم امیال است. یعنی امیال انسان، متعارض یا متزاحم هستند و رسیدن به یک میل، به معنای نرسیدن به برخی امیال دیگر است.

دلیل دیگرش به حیات‌شناسی برمی‌گردد. یعنی دنیای ما به‌گونه‌ای نیست که تمام دوست‌داشتنی‌های ما را در اختیار ما قرار دهد.

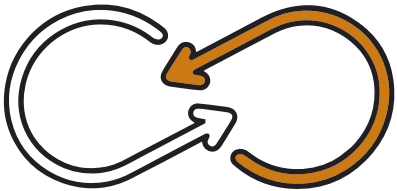
اگر این واقعیات عمیقاً در باور بچه‌ها قرار داده نشود، در حقّ بچه‌ها خیانت شده است، حتی اگر کاری شده باشد که آن بچه‌ها همهٔ قرآن را حفظ کنند. اهمیت تبیین این واقعیات برای یک جوان، در نامهٔ ۳۱ **نهج‌البلاغه** که اولین نامهٔ اخلاقی در صدر اسلام و خطاب به جوان است، آمده است. در این نامه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام هفت وصف از دوران پیری و چهارده وصف از جوانی را بیان می‌فرماید که این اوصاف غالباً

درباره تلخی دنیاست. در واقع امیرالمؤمنین﵇ دارد به جوان تأکید می‌کند: «بدان که دنیای تو این محدودیت‌ها را دارد؛ پس این محدودیت‌ها را باور کن» (هفت وصف برای دوران پیری: «**مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقِرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسْلِمِ [لِلدَّهْرِ الذَّامِ] لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ مَسَاكِنَ الْمَوْتَى وَ الظَّاعِنِ عَنْهَا غَداً**» -چهارده وصف برای دوران جوانی: «**إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ وَ رَهِينَةِ الْأَيَّامِ وَ رَمِيَّةِ الْمَصَائِبِ وَ عَبْدِ الدُّنْيَا وَ تَاجِرِ الْغُرُورِ وَ غَرِيمِ الْمَنَايَا وَ أَسِيرِ الْمَوْتِ وَ حَلِيفِ الْهُمُومِ وَ قَرِينِ الْأَحْزَانِ وَ نُصُبِ الْآفَاتِ وَ صَرِيعِ الشَّهَوَاتِ وَ خَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ**»؛ **ما بر اساس یک نگاه فلسفی و عقلی به «چگونگی انسان»، به این نتیجه می‌رسیم که انسان باید رنج‌ها و محدودیت‌هایی را بپذیرد. برای تأیید این موضوع، می‌توانیم نامهٔ ۳۱ نهج‌البلاغه را به عنوان یک سند مهم بیاوریم.** شاید تنها سند تعلیم و تربیتیِ جوانان در صدر اسلام، همین نامه باشد و شما می‌بینید که در ابتدای این سند، امیرالمؤمنین﵇ بر این واقعیت تأکید فرموده است.



دین‌گریزی، نتیجه عدم پذیرش رنج و محدودیت‌ها

جامعه ما با این نگاه و این روش فاصله دارد، طبیعتاً وقتی کسی رنج و محدودیت‌های دنیا را باور نکرد، دین‌گریز می‌شود. **اینکه ما بخواهیم همه‌چیز را با ایمان به خدا، بهشت، جهنم و قیامت، حل کنیم، تلاشی بی‌فایده خواهد بود و چه بسا با این کار، حرمت خدا و قیامت را در نزد مردم پایین می‌آوریم.** چون به جوانان نهیب می‌زنیم که: «تو چرا گناه کردی؟! مگر به خدا ایمان نداری؟! تو با این گناهانی که مرتکب شدی، در واقع حرمت خدا را زیر پا گذاشته‌ای! چرا به امر خدا احترام نمی‌گذاری؟!» ما مربیان تربیتی، در واقع با این برخوردمان داریم خدا را بی‌احترام می‌کنیم و الا آن جوان گنهکار یا بی‌نماز، واقعاً حاضر نیست اینقدر به خدا بی‌احترامی کند. او مشکلش این است که نمی‌تواند به «امر خدا» احترام بگذارد، چون پایه تعلیم و تربیتی او درست نیست و فکر می‌کند که انسان می‌تواند به هر دوست‌داشتنی‌ای که دلش خواست، برسد! کسی که فکر کند «می‌تواند به هر دوست‌داشتنی‌ای که دلش خواست برسد» طبیعتاً فاسد خواهد شد و اگر محیط آموزش و پرورشِ او این واقعیت مهم در زندگی را به او تعلیم ندهد، همین مدرسه در واقع او را فاسد کرده است.



امکان تغییر، تقویت و تضعیف گرایش‌ها

مطلب بعدی این است که «آیا انسان می‌تواند گرایش‌های خودش را تغییر دهد؟» بله، می‌تواند. ولی اینکه «انسان چگونه می‌تواند گرایش‌های خودش را تغییر دهد؟» بحث مفصلی است خصوصاً کسانی که در کار تعلیم و تربیت هستند، باید خیلی به این موضوع توجه داشته باشند.

چگونه می‌شود یک گرایش را تغییر داد؟ تغییر گرایش هم یعنی تقویت یا تضعیف گرایش. اگر بخواهیم یک گرایش را تقویت کنیم، در «سه حیطه» باید کار کنیم:

به‌کارگیری علم و آگاهی مرتبط

+

تقویت گرایش‌های همسو

+

تضعیف گرایش‌های مخالف

با این‌ها یک مثلث تشکیل دهیم و آن را در جهت تقویت گرایش مورد نظر، به‌کار گیریم. یعنی گرایش‌های همسو را تقویت کنیم و گرایش‌های مخالف را تضعیف کنیم و در این میان، از آگاهی نیز به درستی استفاده کنیم. در اینجا آگاهی یک نقش ویژه هم در «تعیین مصداق برای گرایش‌ها» دارد.

برای تضعیف یک گرایش بد نیز شبیه همین کار را باید انجام داد. مثلا اگر می‌خواهید خساست را در کسی از بین ببرید، نگاه کنید ببینید چه گرایش‌های خوبی دارد؟ سعی کنید آن گرایش‌های خوب را تقویت کنید، چون تقویت گرایش‌های خوبی که دارد برایش آسان‌تر از مقابله با این گرایش بد است. وقتی گرایش‌های خوب را تقویت کنید، کم‌کم این گرایش بدش هم ضعیف می‌شود.

گفتیم انسان موجودی است دارای گرایش‌های مختلف، که می‌تواند در بین گرایش‌های خودش انتخاب کند و فقط اینطور نیست که انسان دنبال تحقق گرایش‌های خودش باشد، بلکه امکان تغییر گرایش‌هایش را هم دارد. وجود گرایش‌های پیدا و پنهان در انسان؛ تغییر و تقویت گرایش‌ها را ضروری می‌کند. پنهان بودن برخی از گرایش‌ها موجب می‌شود که ما یک عملیاتی را انجام دهیم به نام «به فعلیت رساندن گرایش‌های پنهان» و البته موضوع تغییر گرایش‌ها فقط به همین‌جا ختم نمی‌شود، بلکه «عملیات تقویت گرایش‌ها» نیز جزء تغییر گرایش‌ها محسوب می‌شود که باید انجام شود.

وقتی بخواهیم گرایش‌های پنهان -که لذتش دیرتر می‌رسد- را بیدار و فعال کنیم، یک‌مقدار باید از لذت گرایش‌های بالفعل، صرف‌نظر کنیم. این همان چیزی است که تحت عنوان «مخالفت با هوای نفس» از آن یاد می‌شود و طبق روایات ما این نظام دین یا نخِ تسبیح دین است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «**نِظَامُ الدِّينِ مُخَالَفَةُ الهَوَى**»[1].

۱. غررالحکم، حدیث ۹۹۸۱.

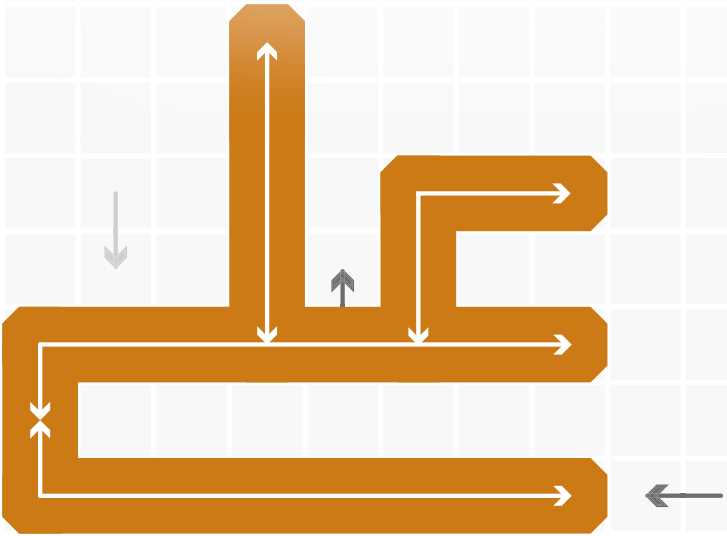
ب: تعریف زندگی و دین؛
«مدیریت تمایلات»

زندگی یعنی مدیریت گرایش‌ها

«زندگی یعنی مدیریت گرایش‌ها»؛ این مدیریت گرایش‌ها دو معنا دارد: «۱. تغییر گرایش‌ها ۲. تحقق و پاسخ دادن به گرایش‌ها». منظور از مدیریت کردن گرایش‌ها این دو اتفاقی است که در وجود ما باید رخ دهد. تغییر گرایش‌ها در وجود انسان اجتناب‌ناپذیر است. اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «**أَكْرِهْ نَفْسَكَ على الفضائل فَإِنَّ الرَّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا**»[1]؛ منظور همین اجتناب‌ناپذیر بودن است. یعنی **اگر ما خودمان سعی نکنیم گرایش‌های خودمان را تغییر دهیم، به طور طبیعی این تغییر گرایش‌ها در ما اتفاق می‌افتد (منتها این تغییر طبیعی، برایمان مفید نخواهد بود.)** کسانی که می‌گویند: ما نمی‌خواهیم گرایش‌های خود را مدیریت کنیم، وقتی در تزاحم‌ها و تعارض‌های بین گرایش‌های خودشان گرفتار می‌شوند، واقعاً بیچاره می‌شوند و به هر حال

۱. مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۳۲۴

مجبور خواهند بود «با امیال و هوای نفس خود مبارزه کنند» و مجبورند رنجی را که در حذف برخی از گرایش‌ها وجود دارد تحمل کنند. یعنی انسان‌های هرزه هم این رنج را می‌کِشند، چون اساساً زندگی انسان طوری طراحی شده که او مجبور است با برخی از دوست‌داشتنی‌های خودش مخالفت کند، چه دیندار باشد و چه بی‌دین. حتی اگر کسی عقلش را هم تعطیل کند و هواپرستِ مطلق شود، باز هم بین اهواء نفسانی خودش باید انتخاب کند و در نتیجه یک طرف این انتخاب رنج می‌آورد و طرف دیگر، لذت می‌آورد. اما رنج را نمی‌توان حذف کرد.



دین، برنامه‌ای برای مدیریت گرایش‌هاست

پس زندگی یعنی مدیریت گرایش‌ها؛ که به معنای «تغییر» گرایش‌ها و «تحقق» گرایش‌هاست. اکنون می‌پرسیم: «آیا این مدیریت گرایش‌ها، نیاز به برنامه ندارد؟» خب معلوم است که نیاز به برنامه دارد، این برنامه باید به او بگوید: «کدام گرایش خود را ترجیح بده و کدام را کنار بگذار؟» حتی انسان نیاز به آگاهی دارد که بداند اساساً چه گرایش‌هایی دارد؟ مخصوصا اینکه بداند گرایش‌های پنهان او چه گرایش‌هایی هستند؟ اینجاست که وحی به کمک انسان می‌آید. دین برنامه‌ای برای مدیریت گرایش‌هاست. دین هم به ما برنامه می‌دهد، هم به ما آگاهی می‌دهد که شما چه گرایش‌های پنهانی دارید. از آنجا که انسان گرایش‌های پنهان هم دارد، پیامبران الهی می‌آیند تا به انسان‌ها بگویند: «شما چه گرایش‌های پنهانی دارید». منتها مشکل این است که غالباً انسان‌ها به پیامبران الهی اجازه نمی‌دهند که همه

سخنان خود را بگویند. همین‌که پیامبران به سراغ مردم می‌آیند، خیلی‌ها از همان دور می‌گویند: این پیامبران می‌خواهند «دلم می‌خواهد»های ما را کنترل کنند! لذا از همان راه دور، پیامبران را می‌زنند. در حالی که **اگر اجازه بدهند پیامبران سخن خود را کامل بگویند، می‌بینند که پیامبران هم از آنچه «دلت می‌خواهد» سخن می‌گویند؛ منتها پیامبران آن قسمت پنهان‌تر و عمیق‌تر دلت را به تو نشان می‌دهند،** نه آن قسمت سطحی‌تر و آشکارتر دلت را که به آن «هوای نفس» گفته می‌شود.

مشکل این است که اجازه نمی‌دهند کار پیامبران به اینجا برسد! همین‌که می‌بینند پیامبران مخالف هوای نفس آن‌ها هستند، یا پیامبران را تکذیب می‌کنند یا آن‌ها را می‌کُشند؛ «**كُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُهُمْ فَريقاً كَذَّبُوا وَ فَريقاً يَقْتُلُون**»[1]؛ مهلت نمی‌دهند که پیامبران، اصل مطلب را درست به مردم بفهمانند و بگویند: «درست است که من با هوای نفس تو مخالفت می‌کنم، ولی با همه علاقه‌های تو که مخالفت نمی‌کنم!»

۱. بقره، آیه۸۷.

کافیست بچه‌ها «نیاز به برنامه» را درک کنند

اگر بخواهیم بچه‌ها را تربیت کنیم، باید آن‌ها را به نقطه‌ای برسانیم که این حقیقت، یعنی «لزوم مدیریت گرایش‌ها» را درباره زندگی خودشان درک کنند و برای این حقیقت دنبال برنامه باشند. وقتی خودشان دنبال برنامه‌ای برای مدیریت گرایش‌ها باشند، طبیعتاً برنامه دین را به راحتی می‌پذیرند. ما اگر بتوانیم همین یک کار را درست انجام دهیم، بخش عمده وظیفه مدرسه در ارتباط با آموزش دین انجام گرفته است. به بچه‌هایی که این حقیقت برایشان جاافتاده باشد، اگر بگوییم: «آیا قبول دارید خدا بهترین کسی است که می‌تواند به ما برنامه بدهد؟ «همه آن‌ها خواهند گفت: «بله» چون قبلاً ضرورت برنامه و نیاز خودشان را به این برنامه درک کرده‌اند، یعنی ضرورت دین را درک کرده‌اند و دین می‌شود: «برنامه‌ای برای مخالفت با هوای نفس» ولی اگر این ضرورت را درک نکرده باشند و دین را به آن‌ها ارائه دهیم، احساس می‌کنند که دین می‌خواهد، یک چیزهایی را به زور به آن‌ها تحمیل کند!

دو ویژگی برنامه دین برای مدیریت تمایلات

گفتیم که دین برنامه مدیریت تمایلات است، اما دین فقط همین نیست. وقتی به سراغ دین می‌رویم می‌بینیم

برنامه‌ای که دین برای مدیریت تمایلات به ما می‌دهد، دو ویژگی دارد:

ویژگی اول: برنامه دستوری است نه پیشنهادی

اولین ویژگیِ برنامه دین برای مدیریت امیال، این است که این برنامه «دستوری» است نه پیشنهادی. یعنی دین، بحث عبودیت را وسط می‌کشد و ربوبیت خدا را مطرح می‌کند. دین مثل یک پزشک، پیشنهاد نمی‌دهد، بلکه دستور می‌دهد و از جهنم و بهشت و ثواب و عقاب صحبت می‌کند. مثلاً شما می‌توانی به کودک و نوجوان بگویی: «اگر می‌خواهی بهتر آب بخوری، بیا در این لیوان آب بخور! این خیلی بهتر است!» یا می‌توانی بگویی: «باید در این لیوان آب بخوری». اما چرا برنامه دین دستوری است؟

باید ببینیم که ما اساساً دنبال چه چیزی بودیم؟ ما در مدیریت گرایش‌ها می‌خواستیم چه‌کار کنیم؟ ما می‌خواستیم گرایش‌های پنهان‌تر را بر گرایش‌های سطحی غلبه دهیم.

از طرفی، محور گرایش‌های سطحی انسان «انانیت» و برتر دانستن خود است (علو، برتری‌طلبی، منیت، تکبر) و محور گرایش‌های عمیق انسان «میل به خدا» است. لذا **خداوند برای اینکه ما را به عمیق‌ترین گرایشِ خودمان برساند ـ به تعبیرِ ما ـ «مجبور است» دستور بدهد تا «انانیت» ما از بین برود؛ الا اگر ما به میل خودمان یک کار خوبی انجام دهیم، هنوز «منِ» ما در این میان حضور خواهد داشت**. لذا خدا لطف کرده و به ما دستور داده است تا انانیت ما از بین برود. البته خداوند در این برنامه دستوری، کرامت انسان را رعایت کرده است. کما اینکه می‌فرماید: «**وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني آدَمَ**»[1]؛ خداوند تشویق و تنبیه‌ها را پنهان و پیچیده قرار داده است تا ما بتوانیم آزادانه (نه تحت فشار تشویق و تنبیه فوری) انتخاب کنیم و به این ترتیب ارزش‌های خودمان را نشان دهیم، این لطف خداوند نسبت به ماست. منتها اساساً برای از بین رفتن انانیت انسان، راهی غیر از دستور دادن وجود نداشته است. زیرا در اجرای دستور، انسان برتری کس دیگری را بر خود می‌پذیرد و با منیت و خودبرتربینی خودش مبارزه می‌کند. انسان با دستوری که علیه گرایش‌های سطحی خودش اجرا می‌کند، می‌تواند رشد کند. پس معلوم می‌شود که داستان گرایش‌های سطحی و عمیق انسان، خیلی عمیق‌تر

۱. اسراء، آیه۷۰

از این حرف‌هاست! تفاوت گرایش‌های عمیق و سطحی انسان، مثل تفاوت بین دو نوع شربت نیست که یکی از دیگری خوشمزه‌تر است ولی ما هنوز آن شربت خوشمزه‌تر را نخورده‌ایم و مزه‌اش را تجربه نکرده‌ایم. بعد از اینکه خوردیم، مثلا بگوییم: «بله، این شربت هم خوب است!» شما اگر به خودتان نگاه کنید می‌بینید که موجودات بی‌نهایت و بی‌نهایت‌طلبی هستید. اگر گرایش‌های عمیق انسان بررسی شود و توضیح داده شود، به اینجا می‌رسیم که عمیق‌ترین گرایش‌های انسان چیزی نیست جز «دوست داشتن خودِ خودِ خداوند متعال» و «متصل شدن به پروردگار عالم» و همین اقتضا می‌کند که «بی‌من» بشویم. ماهیت وجود انسان اقتضا می‌کند که به او دستور داده شود تا مرکز هواپرستیِ او (یعنی من، منیّت یا انانیت انسان) قلع و قمع شود و از بین برود.

ویژگی دوم: اجرای برنامه، تحت سرپرستی و مدیریت ولیّ خدا

دومین ویژگی برنامه دین برای مدیریت امیال چیست؟ در ویژگی اول گفتیم که این برنامه باید به ما دستور داده شود تا انانیت ما از بین برود، چون عمیق‌ترین خواستهٔ ما اتصال به ذات باری تعالی و لقاء الله است. امکان ندارد که ملاقات پروردگار عالم در بهترین صورت، با ذره‌ای از انانیتِ انسان همراه باشد. کسی می‌تواند از خدای برتر لذت ببرد که حاضر باشد دست از برتری‌طلبی و منیت خودش بردارد.

از آنجایی که خدا خیلی بزرگتر از ماست، وقتی به ما دستور بدهد، قهرا ما می‌پذیریم ولی این پذیرش دستور خدا، هنوز دلیل بر آن نیست که ما انانیتِ خودمان را

مطلقا از بین برده باشیم. برای اینکه فرآیندِ از بین رفتن «هوی» که مرکزش انانیت انسان است، عمیقاً صورت بگیرد و منیت ما واقعا از بین برود، خداوند یک ترفند دیگر هم به‌کار می‌برد و می‌فرماید: «نه تنها به تو دستور می‌دهم، بلکه این دستور را به ولیّ خودم می‌دهم که به تو بدهد، تو باید تحت سرپرستیِ ولیّ من و به دستور او، با هوای خودت مبارزه کنی و او یک آدمی است مثل خودت؛ «**قالَتْ لهمْ رُسُلهُمْ إنْ نحْنُ إلاَّ بشَرٌ مِثْلُكُمْ**»[1]؛ این ضربه آخر به انانیت انسان است. این همان جایی است که ابلیس گیر کرد و متوقف شد. «**إذِ قُلْنا لِلْمَلائكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إلاَّ إبْلِيسَ أبى وَ اسْتكْبَرَ**»[2]

اقتضای رسیدن به عمیق‌ترین خواسته‌های ما، دستوری بودنِ برنامهٔ مدیریت امیال از جانب خداست، تقویت این دستوری بودن و نشان‌دهندهٔ حقیقی بودنِ اطاعت ما از خدا، به این است که این دستور با واسطه به ما برسد. نه اینکه این واسطه فقط راهنمای ما باشد، بلکه او بر ما «ولایت » دارد و ما تحت مدیریت او بندگی می‌کنیم.

بنابراین تعریف دین، اینطور خواهد شد: «دین برنامه‌ای برای مدیریت تمایلات است، با مدیریت ولیّ خدا.» به عبارت دیگر؛ «دین برنامه‌ای برای مخالفت با هوای نفس است، با مدیریت ولیّ خدا.»

۱. ابراهیم، آیه۱۱
۲. بقره، آیه۳۴

دین برنامه‌ای برای مدیریت تمایلات است و قبلاً ماهیت تمایلات، برای ما مشخص شده است و می‌دانیم که باید از تمایلات سطحی عبور کنیم و به تمایلات عمیق‌تر برسیم. از طرفی چون نفس امارهٔ انسان متمایل به تمایلات سطحی است، لذا باید مرکز تمایل به گرایش‌های سطحی را از بین ببریم و آن را به یک نقطه بسیار عمیق برسانیم که همان حقیقت عبودیت و پرستش خداست. به همین دلیل هم این برنامه باید دستوری باشد. از آنجایی که انسان یک موجودِ مکّار است (می‌تواند خودش و دیگران را فریب دهد، یعنی به ظاهر دستور خدا را اجرا کند ولی انانیت خودش را هم حفظ کند) لذا خداوند این دستورها را به واسطهٔ ولیّ خدا به ما می‌دهد. این **واسطه بودن ولیّ خدا نیز فقط مربوط به زندگی اجتماعی نیست، بلکه در زندگی فردی هم اگر بخواهیم به خدا تقرّب پیدا کنیم، باید با واسطه ولیّ الله باشد.**

نباید پیامبران و اولیاء خدا را صرفاً معلم و راهنما تلقی کنیم، یا اینکه آن‌ها را صرفاً مدیران جامعه تلقی کنیم. البته این دو (معلم بودن و مدیر بودن) نیز از لوازم ولایت است و در این حرفی نیست، اما حقیقت ماجرا عمیق‌تر از این است. در زیارت جامعه می‌خوانیم: «**وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَيَتِكُمْ طِيباً لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لَانفُسِنَا وَ تزكِيَةً لَنَا**»؛ ولایت موجب پاکیِ جان انسان می‌شود؟ چون **انسان با پذیرش ولایت، در واقع «صاحب اختیار» پیدا می‌کند و زمانی که کسی صاحب اختیار انسان شود، باعث می‌شود انانیت انسان از بین برود؛ اصل این است، البته مدیریت اجتماعی و راهنما بودن نیز از نتایج آن است.**

اهمیت نیتّ و گرایش علاقه به خدا

اگر بخواهیم برنامه‌های دین را اجرا کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ یعنی بعد از اینکه برنامه‌های دستورِی خدا را به واسطهٔ ولیّ خدا گرفتیم و خواستیم اجرا کنیم، چه‌کار باید انجام دهیم؟ آخرین نقطه قبل از اینکه وارد عمل شویم، چیست؟ چیزی است که ما به آن می‌گوییم: «نیّت». اهمیت نیّت نیز دوباره نشان‌دهندهٔ اهمیت گرایش‌ها و تمایلات انسان است.

وقتی می‌خواهی -تحت ولایت و مدیریت ولیّ خدا- به دستورِ خدا عمل کنی، خداوند می‌فرماید: «به چه دلیل و با چه انگیزه و نیتّی می‌خواهی این کار را انجام دهی؟» و شما باید بگویید: «با نیّت قربةً الی الله» می‌خواهم این دستور را اجرا کنم یا این کار را انجام دهم. این «تقرّب به خدا» همان علاقهٔ پنهانی است که اجمالاً از آن آگاه شده‌ای و عقل به تو گفته است که «به دنبال این علاقهٔ عمیق برو!»

گرایش و تمایل انسان آن‌قدر مهم است و آن‌قدر در عالَم اثر وضعی دارد که از همان اول برای هر حرکتی، نیّت «قربه الی الله» باید آموزش داده شود. یعنی قبل از اجرای هر دستوری باید از خودش بپرسد: «تو این دستور را برای چه می‌خواهی اجرا کنی؟»
پاسخش این است: «برای نزدیک شدن به خدا»



نماز؛ در رأس برنامه

بعد از اینکه نیّت کردیم (با نیّت تقرب به خدا) شروع به فعالیت می‌کنیم و در رأس فعالیت‌های ما هم «نماز» قرار می‌گیرد.

چرا نماز عمود خیمه دین می‌شود؟ چون شما می‌خواهید با هوای نفس خودتان مخالفت کنید و بهترین تکنیک برای مخالفت با هوای نفس این است که یک دستور یا برنامه‌ای را اجرا کنی که ربطی به زندگی دنیایی شما نداشته باشد و هیچ انگیزهٔ دنیایی شما را تحریک نکند، شما هر روز به صورت منظم آن را انجام دهید.



وقتی به صورت فنی به این دستور (نماز) نگاه کنیم، می‌بینیم که این یک فعالیت بسیار مؤثر برای پیدا کردن «قدرتِ مخالفت با هوای نفس» است. لذا پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: بچه از هفت سالگی باید نماز بخواند. «**قال رسول الله: مُخَاطِباً لاَوْلِيَاءِ الاَطْفَالِ: مُرُوا أَوْلاَدَكُمْ بِالصَّلاَةِ وَ هُمْ أَبْنَاءُ سَبْعٍ وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَ هُمْ أَبْنَاءُ عَشْرٍ**»[1] و نماز هم یک برنامهٔ عملی است. یعنی نفرموده‌اند که از هفت سالگی، اول عقاید و آگاهی‌های دینی بچه را درست کنید، بلکه فرموده‌اند بچه باید این برنامهٔ عملی را انجام دهد.

بهترین راه برای مبارزه با هوای نفس این نیست که به صورت مورد به مورد، با هوای نفس خودمان مبارزه کنیم، بلکه بهترین راه این است که در زندگی‌مان یک «برنامه» بگذاریم و آن را مدام انجام دهیم؛ حتی اگر گاهی اوقات، انگیزه و علاقه (حال و حوصلهٔ انجام آن را) نداشتیم. وقتی انسان این برنامه یا دستور را انجام دهد، در واقع روزی چند بار حالِ نفس خودش را گرفته است. اجرای درست این دستور، انسان را در بقیه مخالفت‌ها با اهواء نفسانی‌اش، تقویت می‌کند. این در واقع ترجمه همان آیه قرآن است که می‌فرماید: «**إِنَّ الصَّلاَةَ تَنْهَى عَنِ الفَحْشاءِ وَ المُنكَرِ**»[2].

۱. بحارالانوار، ج۱۰۱، ص۹۸.
۲. عنکبوت، آیه۴۵.

نقطه شروع تعلیم دین به بچه‌ها

اگر ماهیت مخالفت با هوای نفس را به بچه‌ها یاد ندهیم و بعد به آن‌ها بگوییم: «دین‌دار شوید» همه‌اش احساس می‌کنند که خدا دارد به آن‌ها زور می‌گوید! ما نمی‌توانیم به بچه‌ها بگوییم: «چون خدا هست، پس ما باید او را بپرستیم!» این چه شیوه تعلیم خداپرستی و دینداری است؟! اینکه به بچه‌ها بگوییم: «خدا خارج از وجود تو و خواسته‌های تو «هست» و چون «هست» باید او را بپرستی و الا به جهنم خواهی رفت!» این یک نوع زور گفتن است و با این شیوه تعلیم دین، این دین هیچ‌وقت برای او درونی نمی‌شود، بلکه یک چیزی است که از بیرون به او تحمیل شده است.



در حالی که شیوه حضرت ابراهیم در تعلیم خداپرستی و دین، این‌گونه بود که فرمود: «من غروب‌کنندگان را دوست ندارم؛ «لَاأُحِبُّ الافِلِین»[1]؛ یعنی اول با این شروع کرد که «من چه چیزی دوست دارم؟ من آفلین را دوست ندارم، پس این چیزی که افول می‌کند، نمی‌تواند خدای من باشد»

ما هم وقتی می‌خواهیم دین را به بچه تعلیم دهیم، اول به سراغ این برویم که او چه چیزی دوست دارد و چه چیزی دوست ندارد؟ یعنی از این نقطه شروع کنیم «تو این را دوست داری و آن را دوست نداری... » و از همین‌جا به خداشناسی برسیم.

یعنی از درون او به این نتیجه برسیم که او به دین نیاز دارد. از درون او و اقتضائات درونی او به این برسیم که او برای رسیدن به لذت بیشتر و رسیدن به علائق عمیق خودش، نیاز به برنامه و دستور دارد. در غیر این صورت او بعد از مدتی دین‌داری کردن، از دین دل‌زده خواهد شد.

۱. انعام، آیه۷۶.



نظام تربیتی بر مبنای «یک محور واحد»

بر اساس آنچه گفته شد، ما نسبت به انسان، زندگی و بندگیِ او، نگاهی نظام‌مند پیدا خواهیم کرد. ما از تعریفِ انسان و تعریف زندگی و بندگی استفاده می‌کنیم و به یک نظام تعلیم و تربیتی می‌رسیم که بر «یک محور واحد» استوار است. این محور واحد «مدیریت تمایلات» یا همان «مبارزه با هوای نفس» است. خیلی از اوقات، مجموعه و منظومه‌ای از مفاهیم دینی و انسانی را در کنار هم قرار می‌دهند و آن را نظام تعلیم و تربیت دین معرفی می‌کنند. در حالی‌که به عقیده بنده تا وقتی این مجموعه‌ها یا منظومه‌ها «محور واحد» پیدا نکرده‌اند، نمی‌توان آن را یک «نظام کامل» تلقی کرد.

ما اگر فکر دینی خودمان را نظام‌مند کنیم و آن را بر یک محور استوار کنیم، در تعلیم و تربیت هم دقیقاً «یک کار» خواهیم کرد و یک مسئولیت اصلی خواهیم داشت.

این خیلی خوب است که بدانیم «یک مسئولیت» داریم نه صدتا! این مسأله آثار روانی و عملی متعددی دارد، مثلا اینکه باعث آرامش می‌شود و از نظر فکری به ما امکان تفکر خلاق را می‌دهد. در روایات هم «پراکندگی» مذمت شده است و از ما خواسته‌اند، همّ خودمان را همّ واحد قرار دهیم. امام صادق ﷺ فرمودند: «**إِنَّهُ مَنْ كَانَ هَمُّهُ هَمّا وَاحِداكَفَاهُ اللَّه هَمَّهُ وَ مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كُلِّ وَاد لَمْ يبَالِ اللَّه بِأَيِّ وَاد هَلَك**»[1] **ما برای تربیت خودمان، تربیت جامعه و تربیت افرادی که مخاطب ما هستند، «همّ واحد» داریم و همّ واحد این است که می‌خواهیم او را در «مدیریت تمایلاتِ» خودش قدرتمند کنیم.** حالا شما بر این اساس، به دستورات دینی بپردازید و ببینید که نسبت و رابطه هر کدام از دستورات دینی با بحث «مدیریت تمایلات» یا «مبارزه با هوای نفس» چیست؟ مثلا نماز، صبر، رضایت، شکر و... با مدیریت تمایلات یا مبارزه با هوای نفس، چه ربطی پیدا می‌کند؟

۱. کافی، ج۲، ص۲۴۶.

تحلیل رابطه شکر با مدیریت تمایلات

به عنوان مثال، صبر و شکر را می‌توان از تکنیک‌های مبارزه با هوای نفس، استخراج کرد. مثلاً «شکر» چه جایگاهی در مبارزه با هوای نفس دارد؟ چگونه می‌توان «شکر» را از دلِ مبارزه با هوای نفس، یا مدیریت تمایلات بیرون آورد؟ ما بناست که «یک کار» انجام دهیم و آن هم این است که از تمایلات سطحی بگذریم و به تمایلات عمیق برسیم. حالا باید دید که از دلِ این یک دانه کار، شکر چگونه در می‌آید؟ البته این تحلیل ما باید با آنچه در روایات دربارهٔ «شکر» بیان شده، مطابقت داشته باشد.

هنگامی که می‌خواهیم با هوای نفسمان (با گرایش‌های کاهندهٔ خودمان) مبارزه کنیم، به کمک و با نیروی چه چیزی باید این مبارزه را انجام دهیم؟ با گرایش‌های خوب‌مان. ما با گرایش‌های خوب‌مان باید گرایش‌های بدمان را بزنیم و الا اگر گرایش خوب نداشته باشیم، نمی‌توانیم گرایش بدمان را بزنیم. با گرایش‌های

«یک‌مقدار عمیق‌تر» باید در مقابل گرایش‌های «یک‌مقدار سطحی‌تر» مبارزه کنیم و الا وسیلهٔ دیگری برای این کار نداریم. پس یک فصلی به نام: «تقویت گرایش‌های خوب» برای ما باز می‌شود و در رأس این فصل هم «شکر» قرار دارد.

شکر یعنی یادآوریِ لذت‌هایی که به آن رسیده‌ای. شکر یعنی از صمیم دل بگویی: «آخ جان!» و البته این در ارتباط با خداوند گفته می‌شود. **شکر تقویت‌کنندهٔ تمایلات خوبی است که باید علیه تمایلات بد، به‌کار گرفته شود. در جریان مبارزه با هوای نفس، شکر مهم‌تر از صبر است.** امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «**الشُّكْرُ عَلَى العَافِيَةِ خَيْرٌ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى البَلاَءِ**»[1]؛ حتی در روایات آمده است که اگر شما برای نعمت‌هایت شکر کنی، بیشتر به خدا مقرّب می‌شوی نسبت به اینکه رنج‌ها صبر کنی.

پس می‌توانیم از دلِ تکنیک مبارزه با هوای نفس، شکر را در بیاوریم. ضمن اینکه صبر و نماز را هم می‌توان از همین تکنیک به‌دست آورد. حتی اگر دستور به نماز هم داده نشده باشد و ما یک روانشناس باشیم و انسان را درست بشناسیم، به این نتیجه می‌رسیم که باید یک چیزی مثل «نماز» در این برنامه باشد.

۱. غررالحکم، ج۱، ص۷۸.

تحلیل دستور «احترام به والدین» در رابطه با مدیریت تمایلات

بهترین شیوه فهم برای هر مفهوم خوب در وجود انسان، این است که آن مفهوم را در رابطه با مدیریت تمایلات یا مبارزه با هوای نفس، تحلیل کنیم؛ همان‌طور که مفهوم «شکر» را تحلیل کردیم، **شما می‌توانید سایر دستورات دین را در فضای مبارزه با هوای نفس یا مدیریت تمایلات وارد کرده و بررسی کنید**؛ مثلا چرا احترام به والدین این‌قدر اهمیت دارد؟ انسان در آغاز سن تکلیف، این ویژگی یا خصلت را پیدا می‌کند که خانواده‌گریز و رفیق‌گرا می‌شود. این وضعیت در انسان برای این ایجاد شده است که انسان بتواند مستقل شود و از خانواده خارج شود. دقیقا در همین زمانی که تمایلات انسان رو به بیرون خانواده می‌شود و می‌خواهد از پدر و مادرش استقلال پیدا کند، مسألهٔ اطاعت از پدر و مادر، به صورت برجسته‌ای لمس می‌شود. در هفت سال اول تعلیم و تربیت، اطاعت از پدر و مادر آنچنان برای بچه برجسته و ملموس

نیست؛ چون بچه‌ها خودشان به خاطر علاقهٔ به پدر و مادر، از آن‌ها تبعیت می‌کنند و مشکل چندانی ندارند. اما وقتی که بچه شروع کرد به مستقل شدن (از ۱۴ سالگی به بعد) کم‌کم تفاوت تقاضاهایش با پدر و مادرش رو می‌شود.


دست بوسِ
مادر

نقش پدیده «احترام به پدر و مادر» و «غریزه شهوت» در مبارزه با نفس

اولین برنامه‌های مبارزه با هوای نفس-در آغاز سن تکلیف- معطوف به دو پدیده است: یکی «احترام به پدر و مادر» و دیگری «غریزه شهوت». به مرور زمان برخی امیال بد یا امیال نفسانی و طبیعی، در ما تولید می‌شوند که ما باید آن‌ها را کنترل کنیم؛ دقیقاً در سن تکلیف موقع کنترل «هوای مخالفت با پدر و مادر» است. خداوند برای اینکه ما رشد کنیم، تصادفاً برخی اهواء نفسانی را سر راه ما قرار نداده است، بلکه تعمداً سرِ راه ما قرار داده است. مانند غریزه شهوت در پسرها، که در سن ۱۴ سالگی خودش را نشان می‌دهد. در حالی که ۱۴ سالگی وقت مناسبی برای ازدواج پسرها نیست. لذا باید چند سال با این میل، مبارزه کنند و اصلاً همین «مبارزه» است که موضوعیت دارد.

در جریان مبارزه با هوای نفس باید ببینیم «کدام هوای نفس، چه موقع در انسان متولد می‌شود؟» چون علاقه‌های سطحی (هواهای نفسانی) همگی یک‌دفعه‌ای پیش نمی‌آیند؛ بلکه هر کدام در یک دوره‌ای از زندگی انسان، بروز پیدا می‌کند. مسئولان آموزشی و تربیتی باید بدانند که از سال اول بچگی تا ۲۱ سالگی و حتی تا ۴۰-۵۰ سالگی، هواهای نفسانی‌ای که بروز پیدا می‌کند و باید با آن‌ها مقابله کرد، چه چیزهایی هستند؟ انسان وقتی که پا به سنّ می‌گذارد، هوای نفسِ «معتبر شدن» به شدت او را به چالش می‌کشاند. در حالی که در سن ۲۰ یا ۳۰ سالگی این هوای نفس، برای او زیاد اهمیت نداشت.

در آغاز سن تکلیف، میل به مخالفت با پدر و مادر شروع می‌شود و **ما باید در هفت سال قبل (از ۷ تا ۱۴ سالگی) مبارزه با هوای نفس را به بچه یاد داده باشیم تا در ۱۴ سالگی، احترام و اطاعت از پدر و مادر برایش راحت باشد.** حساسیتِ «**وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً**» به این است که خداوند در وجود جوان، احترام به پدر و مادر را قرار داده است، در جریان کنترل این میلِ مخالفت با پدر و مادر، مبارزه با هوای نفس اتفاق می‌افتد. یعنی انسان- در آغاز بلوغ یا سنّ تکلیف- به اقتضاء طبیعتِ استقلال‌طلب خود، باید با پدر و مادرش مخالفت کند ولی این دستور خدا «**وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً**» می‌آید و عامل کنترل‌کنندهٔ این مخالفت می‌شود.

دستور اطاعت از پدر و مادر هم، چیزی جز مخالفت با هوای نفس نیست، اما چرا این‌قدر برجسته و مهم شده است؟ دلیل برجسته شدنش، برجسته شدن این

هوای نفس در یک سن و سال مخصوص است که باید مقدماتش را در دبستان، فراهم کرده باشیم. باید بدانیم که مخالفت با پدر و مادر، طبیعتاً در ۱۴سالگی برای بچه‌ها پیش می‌آید، لذا باید او را آماده کنیم که وقتی این میل در او فعال شد، بتواند کنترلش کند.

لزوم مدیریت تمایلات، از زوایای دیگر

الف) از زاویه تولید «ارزش افزوده» و شکوفا شدن

از زوایای دیگر نیز می‌توان به بحث مدیریت تمایلات یا مبارزه با هوای نفس، نگاه کرد. یکی از زوایایی که می‌توان از آن به موضوع مدیریت تمایلات پرداخت، «ارزش افزوده» است. انسان چگونه می‌تواند ارزش افزوده تولید کند؟ پاسخ این است: اگر مطابق میل خودت رفتار کنی، ارزش افزوده تولید نکرده‌ای.

ایجاد ارزش افزوده یک تمایل فطری در انسان است و برای خلق ارزش افزوده لازم است انسان با برخی از امیال خود مخالفت کند و الا به دنبال برآوردن تمایلات رفتن، بدون مخالفت با هیچ میلی، موجب ایجاد ارزش افزوده نمی‌شود.

نقطه اوج و حماسی اغلب داستان‌ها و فیلم‌های مشهور و معروف در سراسر جهان از گذشته تا کنون، که مردم از آن نقطه اوج لذت می‌برند، لحظه‌ای است که شخصیت اصلی فیلم با یک میل قوی در درون خودش مخالفت می‌کند.
یعنی به خاطر یک خواسته برتر، از یک تمایل مهم خود می‌گذرد و به تعبیری از خودگذشتگی می‌کند و «ارزش افزوده» تولید می‌کند. این ازخودگذشتگی و ارزش افزوده تولید شده در اثر آن، وقتی زیاد و قابل توجه باشد، ماهیت اصلی حماسه را شکل می‌دهد. همین حماسه و ارزش افزوده تولید شده که تفاوت انسان و حیوان است، بزرگترین لذتی است که انسان می‌تواند ببرد و همه مردم جهان با همین «میل فطری خود به خلقِ "ارزش افزوده" یعنی از خودگذشتگی و فدا کردن یک خواسته مهم بخاطر یک خواسته برتر» است که از تماشای داستان‌های حماسی و لحظهٔ تولید این ارزش افزوده، لذت می‌برند و به آن احترام می‌گذارند.
«علاقه به ایجاد ارزش افزوده» یک میل فطری است که در همهٔ انسان‌ها وجود دارد. اگر این میل فطری را در کسی بیدار کنید، از این زاویه هم می‌توانید کل بحث مدیریت تمایلات را مطرح کنید و بگویید: «مگر شما دوست نداری ارزش افزوده تولید کنی؟ مگر شما دوست نداری حماسه تولید کنی و یک حماسه‌گر باشی؟ اگر هر کاری که دلت می‌خواهد انجام دهی، ارزش افزوده تولید نکرده‌ای، حماسه‌ای خلق نکرده‌ای. برای تولید ارزش افزوده باید خلاف میل خودت رفتار کنی. کاری که صرفا با استعدادهای بالفعل خودت انجام دهی ارزش افزوده نیست. ارزش

افزوده یعنی یک استعداد بالقوه را به فعلیت برسانی و این بدون مخالفت با برخی میل‌های بالفعل ممکن نیست!

انسان فطرتا به تولید ارزش افزوده علاقه دارد و برای تولید ارزش افزوده، ضرورتا باید با تمایلات خودش مبارزه کند؛ البته باید طبق برنامه دین با تمایلات خودش مبارزه کند.

ب) از زاویهٔ «لقاء الله»

علاوه بر بحث «ارزش افزوده» از زوایای دیگری هم می‌توانیم به موضوع مدیریت تمایلات یا مبارزه با هوای نفس برسیم؛ مثلاً از زاویهٔ «لقاء الله» خدا چرا انسان را آفرید؟ یکی از جواب‌های بسیار عمیق برای این سؤال این است که «خدا انسان را آفرید تا خودش پاسخ او باشد» حالا چگونه خدا پاسخ انسان است؟ خدا خودش از همه شیرینی‌ها و لذت‌های عالم شیرین‌تر و لذت‌بخش‌تر است. خدا خودش پاسخ همه نیازهای حقیقی و پنهان انسان است. خدا برای اینکه خودش را به ما بدهد، به ما امکان داده است که در خودمان ظرفیت ایجاد کنیم؛ یعنی برای ملاقات خدا در خودمان ظرفیت ایجاد کنیم. چون خدا بزرگ است و ما کوچک هستیم، مهم‌ترین تفاوت بین ما و خدا همین است؛ نه خالق بودن خدا، نه قادر بودن، نه علم خدا و... منتها بزرگی، کبریایی و عظمت خداوند، بر روی همهٔ صفات دیگر خداوند نیز سوار می‌شود. مثلاً خداوندی که «بزرگ عالم» یا «بزرگ قادر» یا «بزرگ خالق» است.

پاسخ نیازهای حقیقی ما و پاسخ فطرت ما، خودِ خداوند است. منتها خدا خیلی بزرگ است و ما خیلی کوچک هستیم. پس باید ظرفیت پیدا کنیم تا خدانوشی کنیم. ایجاد ظرفیت هم با رنج همراه است. لذا فرمود: «**يا أَيُّهَا الْإِنسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقيه**»[1]؛ در اینجا ملاقات خدا پشت سرِ «کدح» قرار گرفته است و کدح در واقع همان فرآیند ظرفیت یافتن است که با رنج توأم است و رنج هم یعنی مخالفت با هوای نفس. این رنج در ذات زندگی و حرکت انسان وجود دارد.

ج) از زاویه «حیات‌شناسی»

از زاویه حیات‌شناسی هم می‌توان به بحث مدیریت تمایلات رسید. حیات دنیا پر است از محدودیت‌ها و تزاحم، که برای رسیدن به هر خواسته‌ای، حتما باید از برخی خواسته‌های دیگر خودمان بگذریم. امام صادق﵇ نیز نکته مهم دیگری را در حیات‌شناسی بیان می‌فرماید: چرا انسان هر چیزی در این دنیا نیاز دارد، با زحمت به دست می‌آید؟ و بعد مثال می‌زند و می‌فرماید: مثلاً دانه‌ای که بعد از زحمات زیاد، تبدیل به نان می‌شود. باید این دانه را بکارید، بچینید، آرد کنید، خمیر کنید، بپزید و بخورید. بعد هم از میوه درخت و داروهای گیاهی مثال می‌زند که چقدر زحمت دارد تا در اختیار انسان قرار بگیرد.

سؤال این است که چرا خداوند متعال این‌ها را برای انسان، آماده و بدون زحمت قرار نداده است؟ حضرت می‌فرماید: اگر این‌ها برای انسان آماده بود، انسان

۱. انشقاق، آیه۵

حوصله‌اش سر می‌رفت و مثال می‌زند: وقتی انسان یک‌جایی مهمان باشد و همه‌چیز برایش فراهم کنند، بعد از چند روز خسته می‌شود و دوست دارد بلند شود و یک کاری انجام دهد. «**فَإِنَّهُ خُلِقَ لَهُ الحَبُّ لطعامِهِ وَكُلِّفَ طَحْنَهُ وَ عَجْنَهُ وَ خَبْزَهُ وَ خُلِقَ لَهُ الوَبَرُ لكِسوَتِهِ فكُلِّفَ نَدْفَهُ وَ غَزْلَهُ وَ نسجَهُ وَ خُلِقَ لَهُ الشَّجَرُ فكُلِّفَ غَرْسَهَا وَ سَقْيَهَا وَ الْقِيَامَ عَلَيْهَا وَ خُلِقَتْ لَهُ الْعَقَاقِيرُ لِدَوِيَتِهِ فَكُلِّفَ لَقْطَهَا وَ خَلطَهَا وَ صُنعَهَا... لَوْ أَنَّ امْرَءًا نَزَلَ بِقَوْمٍ فَأَقَامَ حِينا بلَغَ جَمِيعَ مَا يحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَطْعَمٍ وَ مَشْرَبٍ وَ خِدْمَةٍ لتَبَرَّمَ بِالفَرَاغِ وَ نَازَعَتْهُ نَفْسُهُ إِلَى التَّشَاغُلِ بِشَيءٍ**»[1]

شما از هر زاویه‌ای، هر سخن خوبی برای شناخت دین و فهم چرایی و چگونگی دین و چگونه زندگی کردن برای رسیدن به سعادت، پیدا کنید، دوباره به همین نقطه (لزوم مدیریت تمایلات یا مبارزه با هوای نفس) خواهید رسید.

این اصلی‌ترین حقیقتی است که در هفت سال دبستان باید به بچه‌ها یاد داد. ریاضیات و دروس دیگر، بهانه هستند؛ مهم این است که شخصیت دانش‌آموز درست بار بیاید. یعنی «تربیت شخصیت دانش‌آموز» باید برای ما محور قرار گیرد.

اگر شخصیت دانش‌آموز، درست تربیت شود، او خودش دنبال تحصیل علم خواهد رفت، حتی خودش علم تولید می‌کند به جای اینکه تحصیل کند.

۱. بحارالانوار، ج۳، ص۸۶.

ج: معرفی فرآیند رشد در نظام تعلیم و تربیت، با محوریت «مدیریت تمایلات»

حالا می‌خواهیم با در نظر گرفتن مفهوم «مدیریت تمایلات» یا «مبارزه با هوای نفس» به عنوان یک مفهوم محوری و یک «محور واحد» به سراغ فرآیند رشد برویم و بگوییم در یک مدرسه (یا در یک محیط تربیتی) این مسیر چگونه باید تحقق پیدا کند؟

بچه از آغاز تولد، با گرایش‌های خودش آشنا می‌شود. همان‌طور که گفتیم، در نهایت بناست تمایلاتش را مدیریت کند. اما اتفاقاتی که باید در زندگی او رقم بخورد تا بتواند تمایلات خودش را مدیریت کند، چیست؟ کسی که می‌خواهد تمایلاتش را مدیریت کند، علی‌القاعده اول باید تمایلات خودش را بشناسد. لذا پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: فرزند در هفت سال اول زندگی‌اش، باید مانند مولا باشد: «**اَلْوَلَدُ سَیِّدٌ سَبْعَ سِنِینَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِینَ وَ وَزِیرٌ سَبْعَ سِنِینَ**»[1]؛ اینکه بچه در این مدت باید مثل مولا باشد، یعنی هر کاری که دلش می‌خواهد انجام دهد. چرا هر کاری دلش می‌خواهد، باید انجام دهد؟ برای اینکه گرایش‌های خودش را بشناسد.

۱. مکارم‌الاخلاق، ج۱، ص۲۲۲.

لزوم شناساندن گرایش‌ها به بچه

در هفت سال اول (در مهد کودک) ما چه دخالتی می‌توانیم انجام دهیم؟ این‌طور نیست که فقط بچه را آزاد بگذاریم -در این صورت که نیازی به مهد کودک ندارد- بلکه ما (در مهد کودک) کمک می‌کنیم تا بچه بتواند همه گرایش‌های خودش را بشناسد. یعنی به او یادآوری کنیم یا نشان دهیم که «تو این را هم دوست داری، آن را هم دوست داری....»

گاهی اوقات بچه‌ها به یک چیزی زیادی گیر می‌دهند. اشکال کار اینجاست که به گرایش‌های متنوعِ دیگر خودشان پی نبرده‌اند که به یک چیزی گیر می‌دهند. لذا باید سایر گرایش‌هایش را به او یادآوری کنیم و نشان دهیم. نه اینکه فقط سایر گرایش‌های سطحی او را به او نشان دهیم، بلکه می توانیم-تا حد امکان- گرایش‌های عمیق را هم به او نشان دهیم. مثلاً اینکه مادرش را دوست دارد. بچه‌ها خیلی مادرشان را دوست دارند ولی نمی‌دانند. باید او

را متوجه کنیم که مادرش را دوست دارد. مثلاً یک قصه بگوییم و به او یادآوری کنیم که «همه بچه‌ها مادرشان را دوست دارند و اگر یک مدتی مادرت نباشد چقدر دلت برای او تنگ می‌شود و.....»

یک عامل دیگر هم «تجربه کردن» است. خیلی چیزها هست که ما قبلاً دوست نداشتیم ولی الان می‌بینیم که دوست داریم و حتی متوجه می‌شویم که دوست داشته‌ایم ولی خودمان خبر نداشته‌ایم. انسان به مرور تجربه می‌کند و علاقه‌هایی را در وجود خودش پیدا می‌کند. مثلاً پدر و مادرهایی که بچه کوچک دارند، شاید درک نکنند که وقتی بچه‌شان به آن‌ها سر می‌زند چقدر لذت دارد، اما وقتی بچه آن‌ها بزرگ شد و ازدواج کرد و از آن‌ها جدا شد، هر از چند گاهی که بچه‌شان به آن‌ها سر می‌زند، یک حس و حال خوبی پیدا می‌کند. انسان این تغییرات را در خودش می‌بیند.

برخی از این مسائل، نه تنها از طریق تجربی قابل اثبات است، بلکه از طریق فلسفی نیز قابل اثبات است. آیا انسان می‌تواند گرایش‌های عمیقی نداشته باشد و به برآورده شدن همین گرایش‌های سطحی (و دمِ دستی) محدود باشد؟ هیچ انسانی نمی‌تواند این را قبول کند. انسان نمی‌تواند به گرایش‌هایی که می‌شناسد، محدود شود، این سؤال را می‌پرسد: «خُب، بعدش چه؟!»

سه اقدام مهم در هفت سال اول

ما در جریان تربیت کودکان، «در هفت سال اول» باید سه اقدام مهم را برای آن‌ها انجام دهیم.

۱. توسعه تمایلات

۲. تجربه تمایلات

۳. انتخاب بین تمایلات (به کمک تعقل)

مهم‌ترین هدف راهبردی ما «توسعه تمایلات» است نه تجربه تمایلات. اینکه هنر نیست بگوییم: «بچه من! چه چیزی دوست داری؟» و مثلاً او بگوید: «بستنی دوست دارم» و بعد شما بگویید: «خُب برویم بستنی بخوریم!» اینکه یک کار تربیتی نیست! باید ببینیم که ما چه کمکی برای توسعه تمایلاتش می‌توانیم انجام دهیم؟ مثلاً می‌توانیم به او بگوییم: «تو می‌دانی که بستنی دوست داری، ولی نمی‌دانی که

فالوده هم دوست داری، پس بیا برویم فالوده بخوریم» به این کار می‌توان گفت: «توسعه دادن تمایلات» یا کمک به کودک در جهت «تکثر تمایلات»

اقدام اول این است که تمایلات بچه توسعه پیدا کند، باید درک بچه را از تمایلاتش و تنوع و تکثر تمایلاتش افزایش دهیم. مثلاً به او نشان دهیم که «تو این را دوست داری، آن را هم دوست داری و...» باید سعی کنیم که بچه، متوجهِ «تکثرِ تمایلاتش» بشود. یعنی تمایلات بیشتری را تجربه کند و بفهمد که تمایلات متنوع و متکثری دارد و در این زمینه خودآگاهی پیدا کند. تمایلات بچه در جهات مختلف است؛ مثلاً در ارتباط با طبیعت، پدر و مادر، جامعه، اسباب‌بازی، کار کردن با ابزارها و... بچه علاقه‌های مختلفی دارد: مثلاً علاقه به پدر و مادر، اسباب‌بازی، خوردنی‌ها و حتی علاقه‌های انسانی، مانند علاقه به پیروز شدن و تفوّق پیدا کردن به رفقای خودش و... در وجوه مختلفی که روابط مختلفی او را احاطه کرده‌اند، باید سعی کنیم این علاقه‌ها را تجربه کند.

اقدام دوم این است که بچه، تمایلات خودش را «تجربه» کند. ما بعداً می‌خواهیم برخی از تمایلات او را محدود کنیم. لذا الان باید آن تمایلات را «سیر» چشیده باشد. بچه باید از احساس امنیت و محبت پدر و مادرش سیر باشد، چون بعدها خودِ این پدر و مادر، دو عامل محدودکننده خواهند بود. در آن موقع، نباید با پدر و مادرش احساس دشمنی پیدا کند؛ باید دوستی و محبت پدر و مادر نسبت به او، قبلاً برایش اثبات شده باشد. می‌توانیم بازی‌های مختلفی طراحی کنیم تا بچه

بتواند هیجانات خودش را ابراز کند و بتواند به هر چه دلش می‌خواهد برسد، فقط شما طراحی می‌کنید که در چه بازی‌ای این تلاش‌ها را انجام دهد و باید سعی کنید که بچه‌ها زیاد-در جریان بازی‌هایشان- شکست نخورند. چون **اگر بچه‌ای از اول دچار محرومیت باشد، بعدا که می‌خواهید درباره محرومیت‌های پیشنهادی و مدیریت تمایلات با او سخن بگویید، او نمی‌پذیرد. چون در عمر هفت ساله‌اش، به هیچ خواسته‌ای نرسیده است، لذا ذهنش فقط روی این متمرکز شده که به خواسته‌هایش برسد.**

بچه در هفت سال اول باید تمایلات را به قدر کافی تجربه کرده باشد که وقتی در هفت سال دوم خواست، مخالفت با تمایلات را تمرین کند، این کار زیاد برایش سخت نباشد؛ به تعبیری بچه نباید در هفت سال اول «عقده‌ای» شده باشد. تمایلات سرکوفت‌خورده، می‌تواند انسان را «**صُمّ و بکُم**»؛ کر و کور کند.

اما چرا توسعه یا تکثر تمایلات را قبل از تجربه تمایلات مطرح کردیم و آن را به عنوان اقدام اول، بیان کردیم؟ چون بچه، برخی از تمایلات را خودش خود به خود تجربه می‌کند و به سمت آن می‌رود و زیاد معطل ما نمی‌شود که «آیا من به سمت این تمایل خودم حرکت کنم؟» لذا ما توسعهٔ تمایلات را بیشتر ترجیح دادیم.

اقدام سوم هم «تعقل» است. این نکتهٔ دیگری است که بچه از همین دوران باید به آن ورود پیدا کند. برای مدیریت تمایلات، هم باید تمایلات خودش را تجربه کند، هم تکثر تمایلات خودش را متوجه شود و هم بتواند بین تمایلات خودش درست انتخاب کند. لذا در خیلی از بازی‌ها -بدون اینکه فشار روحی به بچه وارد کنیم- به

او امکان انتخاب می‌دهیم تا نتیجه انتخاب خودش را ببیند. از بچگی باید او را وادار به انتخاب کردن کنیم.

وقتی بچه بخواهد چیزی را انتخاب کند، طبیعتاً برنامه‌ریزی می‌کند. بچه‌ها در مهد کودک و پیش‌دبستان باید به مراحلی در برنامه‌ریزی برسند. لذا شما (مربیان تربیتی) باید بازی‌ها و تمرین‌هایی در این جهت، طراحی کنید.

سه اقدام فوق مربوط به هفت سال اول بود. در هفت سال دوم (از ۷ تا ۱۴ سالگی) برخی از این اقدامات ادامه پیدا می‌کند. یعنی «تکثر تمایلات» و «تعقل» ادامه پیدا می‌کند. ولی در هفت سال دوم (یعنی در دوران دبستان) «تجربه تمایلات» را باید محدود کنیم.

مثالی برای رشد دادن عقل بچه

ما باید عقل بچه‌ها را رشد دهیم. عقل یعنی قدرتی که میل به انتخاب برتر دارد. هر چه عقل بچه را در هفت سال اول، بیشتر رشد دهیم، در هفت سال دوم، راحت‌تر هستیم. به عنوان مثال، شما دو تا چوب پیش بچه می‌گذارید، یک چوبی که زود خراب می‌شود ولی کار کردن با آن کمی راحت‌تر است، یک چوبی که زود خراب نمی‌شود و به او می‌گویید: «با هر کدام از این دو تا چوب که خواستی، کاردستی بساز» اگر با چوب ضعیف‌تر کاردستی ساخت، طی دو سه روز بعد، وقتی کار دستی او خراب شد، به او می‌گویید: «پس بهتر بود با آن چوبِ بهتر، کاردستی می‌ساختی» دفعه بعد، دوباره دو تا چوب به او می‌دهید. ولی این‌دفعه او با چوبِ بهتر، کاردستی می‌سازد. این یعنی شما عقل او را رشد داده‌اید.

البته این مکانیزم و ساز و کاری دارد؛ اینکه ما «چه ساز و کاری باید پیاده کنیم بچه ما متوجه شود که امیال عمیق دارد». که اگر بچه این را بفهمد، دین را هم می‌فهمد. این مسأله با صحبت کردنِ سر کلاس حل نمی‌شود. به همین دلیل است که هفت سال به معلمین و والدین در مدرسه و خانه فرصت داده‌اند که بچه را به همین نقطه برسانند که او متوجهِ امیال عمیقش بشود. در این فرصت، **لازم نیست به بچه، جزئیات زیادی از دین یاد بدهیم، بلکه باید اصلِ دین را به او بگوییم که «ما امیال عمیقی داریم که باید از امیال سطحی خودمان دست برداریم به سراغ امیال عمیق‌مان برویم» و هفت سال طول می‌کشد که ما این را به بچه یاد بدهیم.**

تفاوت هفت سال اول و دوم، از منظر مدیریت تمایلات

خلاصه اینکه در دوران هفت سال اول، سه محور کلیدی در اقدامات تربیتی خودمان باید در نظر بگیریم.

۱. **تأمین بعضی از علایق:** مثلاً آن غذاهایی که بچه دوست دارد، سیر بخورد.

۲. **تکثر علاقه‌ها:** به بچه بگوییم که چیزهای مختلف و متنوعی هست که او دوست دارد.

۳. **افزایش قدرت تعقل:** بچه در مقام انتخاب بین علاقه‌ها قرار بگیرد. این‌ها سه اقدام کلیدی ما در هفت سال اول است.

در هفت سال اول اصل بر ارضای تمایلات است. اما وقتی بچه به هفت سال دوم می‌رسد، شما در آغاز هفت سال دوم، زمینه یک علاقه‌ای را در او می‌بینید و متوجه

می‌شوید که او دارد به یک مرحله‌ای از مدیریت تمایلات می‌رسد که می‌تواند نفس خودش را «بازداری» یا کنترل کند.

اگر دقت کنید می‌بینید که در هفت سال اول بچه‌ها (چه دختر و چه پسر) شغل‌هایی را می‌پسندند که دیسیپلین دارد. مثلاً پسرها می‌گویند: می‌خواهم پلیس بشوم یا خلبان بشوم. چون این شغل‌ها، یک لباس مخصوص و یک آداب خاصی دارد؛ مثل رژه رفتن. بچه‌ها غالبا وقتی رژه نظامیان را می‌بینند، برایشان خیلی مهم و جذاب است. یا وقتی می‌گوید: «دوست دارم دکتر شوم» بیشتر به خاطر این است که دکترها یک لباس مخصوصی دارند، گوشی می‌گذارند و یک آدابی را رعایت می‌کنند که همیشه با یک رفتار مخصوصی همراه است.

چرا در هفت سال اول، بچه‌ها از این چیزها خوششان می‌آید؟ چون خداوند دارد یک غریزه‌ای را در آن‌ها بیدار می‌کند که در هفت سال دوم به کار می‌آید. **هفت سال دوم، دوران تمرینِ مبارزه با هوای نفس است.**

ادب؛ مهم‌ترین تکنیک برای تمرین مبارزه با نفس

مهم‌ترین تکنیک برای تمرین مبارزه با هوای نفس، ادب است. ادب یعنی چه؟ فرض کنید یک لیوان آب در جلوی من قرار دارد و من دوست دارم این آب را بخورم، ولی خودم را کنترل می‌کنم و نمی‌خورَم. این یعنی مبارزه با هوای نفسِ مستقیم و موردی. ولی ادب یعنی چه؟ مثلاً اینکه قرار می‌گذارم هر وقت خواستم آب بخورم، در سه جرعه آب بخورم؛ حتی اگر خیلی تشنه بودم، باز هم آداب آب خوردن را رعایت کنم. این می‌شود ادب. **ادب یعنی «داشتنِ برنامه‌ای منظم برای رفتار» و این ذاتاً یعنی مخالفت با هوای نفس. چون مخالفت با هوای نفس به صورت موردی، کم‌فایده است، اما وقتی دائمی باشد، اثر می‌گذارد. ادب، مخالفت با هوای نفس را دائمی می‌کند.**

ادب به ما می‌گوید: «هر موقع هر کاری دلت خواست، نمی‌توانی انجام دهی.» اما تعریف کامل‌تر ادب این است: «داشتنِ برنامه‌ای دستوری برای رفتار» وقتی

می‌گویند «فلانی با ادب است» یعنی آن‌چیزی که در جامعه، عُرف است و عُرف جامعه به آن دستور داده، اجرا می‌کند. نمی‌شود که هر کسی برای خودش رفتارهای من‌درآوردی تعیین کند و اسم آن را ادب بگذارد. مثلاً یک کسی بگوید: «ادب من این است که هر وقت یک کسی را دیدم، خمیازه بکشم!» برداشت عُرفی از ادب، اقتضا می‌کند که «دستوری بودن» را در ادب تعبیه‌شده ببینیم. هرچند این دستورها، یک‌سری دستورات اجتماعی باشد و دستورات الهی نباشد.

هفت سال دوم؛ دوران تمرین «خودکنترلی» در فضای ادب

هفت سال دوم (۷ تا ۱۴ سالگی) دورانی است که بچه باید «خودکنترلی» را در فضای ادب، تمرین کند. در این دوران باید همه رفتارهای بچه، را در قالب ادب قرار دهیم و باید تمرین‌هایی برای این منظور، داشته باشیم. البته در رأس همه این تمرین‌ها «نماز» است. چون نماز یعنی مؤدب ایستادن در مقابل خداوند. البته در رأس بودن نماز، به معنای تقدم زمانی نیست. طبیعی است که ما از ۷ سالگی ابتدا ظرف مدت کوتاهی باید بچه را با یک سری آداب فهمیدنی و ملموس‌تر برای بچه، تا حدی از راحت‌طلبی جدا کرده را وارد فضای ادب کنیم، وقتی ادب نسبت به والدین، معلم، هم‌کلاسی، مهمان، سفره، کلاس و امثال این‌ها را پذیرفت، پذیرش نماز به عنوان ادب





نسبت به خداوند را هم به راحتی می‌پذیرد. اما **بچه‌ای که غرق راحت‌طلبی است، اگر اولین آدابی که قرار است او را از فضای راحت‌طلبی جدا و وارد فضای ادب کند، نماز باشد، طبیعتا ممکن است پذیرش لازم را نداشته باشد.**

ادب یعنی برنامه منظمِ مخالفت با هوای نفس، این کاری است که خداوند برای ما انجام داده است و سن آن را هم دقیقاً بیان فرموده‌اند که از هفت‌سالگی است. یعنی ما باید از هفت‌سالگی، روابط خودمان با خدا را در یک چارچوب قرار دهیم که نامش «نماز» است. «**قال رسول الله ﷺ : مُخَاطِبا لِاوْلِيَاءِ الاَطْفَالِ: مُرُوا أوْلَادَكُمْ بِالصَّلاَةِ وَ هُمْ اَبْنَاءُ سَبعٍ وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَ هُمْ اَبْنَاءُ عَشْر**»[1]؛ به این ترتیب، دین ما را در یک دیسیپلین قرار داده است و ما-در جریان تربیت بچه‌ها- در هفت سال دوم، می‌خواهیم این دیسیپلین را در سایر رفتارها و بخش‌های زندگی او توسعه دهیم. در هفت سال سوم هم باید بچه‌ها را در معرض آزمون و خطا قرار دهیم و به آن‌ها مشورت دهیم و آن‌ها را خواهان مشورت بار بیاوریم.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «**دَعِ ابنَکَ یلعَبْ سَبعَ سِنِینَ وَ یُؤَدَّبْ سَبعَ سِنِینَ وَ اَلْزِمْهُ نَفْسَکَ سَبْعَ سِنِینَ**»[2]؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «**یُرخی الصَّبِیُّ سَبعًا وَ یُؤَدَّبُ سَبعًا وَ یُستَخْدَمُ سَبعًا**»[3]

۱. بحارالانوار، ج۱۰۱، ص۹۸.
۲. من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۴۹۲.
۳. من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۴۹۳.

انسان باید طوری بار بیاید که در ۲۱ سالگی، مثل پیرمردها بااحتیاط باشد. اگر جوان ۲۱ ساله، به معنای درست کلمه «محتاط» شده باشد، معنایش این است که خوب تربیت شده است. جوان ۱۴ ساله هم اگر «مؤدب» شده باشد و قدرت مبارزه با هوای نفس پیدا کرده باشد، معنایش این است که خوب تربیت شده است. نوجوان (کودک) ۷ ساله هم اگر برایش مهم نبود که مقابل هوای نفس خودش بایستد و آداب شما را بپذیرد، یعنی در آن هفت سال اول، خوب تربیت شده است.





دبستان؛ دوران تجربه عبودیت

در دوران بعد از هفت‌سالگی وقتی عقل می‌خواهد رشد کند، باید با «ادب» و «دستور» رشد کند. بچه‌ها باید با دستور درس بخوانند نه با میلِ خودشان! برخی از مدارس غیرانتفاعی می‌گویند: «ما آزمایشگاه را باز می‌گذاریم که بچه‌ها هر موقع دلشان خواست بروند و آزمایش کنند. چون وقتی بچه به میل خودش برود، خوب یاد می‌گیرد.» در حالی که این سن(۷ تا ۱۴) دورانی نیست که بچه را به میل خودش واگذار کنیم؛ بلکه دورانی است که باید مثل محیط پادگان -اما نه با تشویق و تنبیه فوری و معین- نظم و ادب را رعایت کند. ما باید مؤدبانه زندگی کردن را برای بچه‌ها، در خانه و مدرسه تعمیم دهیم و البته این کار سختی است. آموزش و پرورش ما با این شرایط، خیلی فاصله دارد.

این سنین(۷ تا ۱۴ سالگی) دوران تمرین عبودیت است. بچه‌ها در این دوران، باید عبودیت و بندگی را تجربه کنند. دانش‌آموز در این دوران، باید مخالفت با هوای نفس را تحت تأثیر آداب، تمرین کند. از این جهت، ما دبستان را شبیه پادگان می‌بینیم.

اهمیت افزایش قدرت مدیریت تمایلات در دوران دبستان و لزوم کاهش تشویق و تنبیه

در نظام تعلیم و تربیت، «افزایش قدرت مدیریت تمایلات بچه‌ها برای ما مهم است؛ نه صرفاً رفتار و علم بچه‌ها. اما برای بعضی‌ها بیشتر «رفتار» بچه‌ها یا «علم» بچه‌ها مهم است.

در این دوران به رفتارهای خوبی که بچه ها از سرِ محبت به پدر و مادر و مربی انجام می‌دهند، نگاه نکنید؛ چون خیلی از بچه‌ها از سرِ علاقه به پدر و مادر یا مربی، از آن‌ها تبعیت می‌کنند. این مسأله گاهی به بزرگترین سیاه‌چال تعلیم و تربیت تبدیل می‌شود؛ چون **بچه از سرِ علاقه به حرف پدر و مادرش یا مربی، گوش می‌کند و آن‌ها هم فکر می‌کنند این بچه خوبی است و هیچ مشکلی ندارد، لذا او را درست تربیت نمی‌کنند یعنی درست «ادب» نمی‌کنند و مؤدب بار نمی‌آورند.**

بعضی از بچه‌ها نیز در هفت سال اول کمبود محبت پیدا کرده‌اند و لذا در هفت سال دوم (دوران دبستان) برای رفع کمبود محبت، از پدر و مادر و معلم، تبعیت می‌کنند. فریب این نوع تبعیت را نخورید؛ نگاه کنید که این بچه برای چه تبعیت می‌کند؟ باید فلسفه تبعیت او ادب باشد؛ نه مکر!

بعضی از بچه‌ها مکار هستند. برای اینکه تبعیت آن‌ها از سرِ مکر نباشد، باید ضریب مکر را پایین بیاوریم. برای این‌کار باید مقدار تشویق‌ها و تنبیه‌ها را پایین بیاوریم. تشویق و تنبیه، بچه‌ها را مکار و طمّاع بار می‌آورد. تشویق و تنبیهِ فوری، عینی و مشخص-مانند آنچه در نظریه پائولوف هست- به تعبیری، خدمت به اهواء نفسانی است. تشویق و تنبیه باید بر اساس ملاک‌های صحیح و حساب‌شده و غیر فوری و سیال باشد. تشویق و تنبیه، نباید به گونه‌ای باشد که انسان را تطمیع کند تا او به ارضاء امیال سطحی و هوای نفسش اقدام کند.

تلخی دستور را با تکنیک‌های صحیح شیرین کنید

در هفت سال دوم، محور کار ما این است که با یک سلسله دستورهایی در فضای ادب و آداب، قدرت مدیریت تمایلات بچه‌ها را بالا ببریم. البته بسیاری از اوقات، این دستورها مستقیم نیستند، بلکه این دستورها به صورت مقرراتی در محیط وجود دارد. یعنی دستور فقط این نیست که به بچه ها بگویید: «این کار را بکن و آن کار را نکن» مثلاً می‌توانید به بچه‌ها بگویید: «اینجا آدابش این‌چنین است... » با این‌کار در واقع به صورت غیر مستقیم به او دستور داده‌اید. (به این ترتیب یک‌مقدار از تلخیِ دستور مستقیم، کاسته می‌شود.)

درست است که دستور، تلخ است ولی در این هفت سال دبستان (۷ تا ۱۴ سال) از تلخی فرار نکنید. بلکه این تلخی را یک‌طوری برای بچه‌ها شیرینش کنید. به‌جای

اینکه از دستوری بودن فرار کنیم، تکنیک‌هایی به‌کار ببریم که دستور را برای بچه شیرین کند و اجرای آن را راحت‌تر کند.
برای اینکه دستور را نرم و شیرین کنیم، تکنیک‌هایی وجود دارد. باید از ابزارهای مختلفی برای انتقال دستورها استفاده کنیم. مثلاً از ظرفیت الگوهایی که در اطراف بچه‌ها هستند (مثل «پدر و مادر» و «معلم و مربی») استفاده کنیم. یا از ظرفیت روابط بین بچه‌ها با همکلاسی‌هایشان استفاده کنیم. یا از طبیعت استفاده کنیم. همچنین می‌توانیم از امکاناتی مثل «زیباسازی» استفاده کنیم (با توجه به اینکه خودِ ادب زیبایی دارد.) ریتمیک بودن هم در بچه‌ها نافذ است و بچه‌ها می‌توانند در دبستان کارهای ریتمیک انجام دهند؛ البته با آداب خاص.


Emirates

برخی امکانات برای انتقال آداب و دستورها

۱. روابط بین مربیان و مدیر مجموعه

یکی از ابزارهای مهم «روابط مربیان و مدیر یک مجموعه با یکدیگر است» که این از ابزارهای بسیار کلیدی و مهم است. این از امکانات خوب و مؤثری است که در اختیار معلمین، مربیان و مسئولین آموزشی و تربیتی قرار دارد. مثلاً شما می‌توانید با تجربه، ببینید که بچه‌ها سرِ صف مدرسه چگونه به رفتار معلم‌ها و ناظم و مدیر مدرسه نگاه می‌کنند و چقدر این رفتارها برایشان اهمیت دارد.

مثلاً اگر معلم‌ها در مقابل مدیر مدرسه، با احترام بایستند، این رفتار مؤدبانهٔ معلم‌ها تأثیر تربیتی بسیار خوبی بر روی دانش‌آموزان خواهد داشت. چه اشکالی دارد که وقتی-در یک مراسم- معلم‌ها روی سنِ مدرسه هستند و مدیر مدرسه می‌آید، برپا بدهند و خودشان هم بایستند. بالاخره این معلم‌هایی که

می‌خواهند چیزی را به بچه‌ها یاد بدهند، خودشان باید آن را درست اجرا کنند. کما اینکه **در خانه هم پدر و مادر در مقابل همدیگر، باید ادب و احترام را رعایت کنند، چون بچه‌ها از آن‌ها الگو می‌گیرند.**

۲. زیباسازی

یکی دیگر از امکاناتی که ما در اختیار داریم، زیباسازی است. ژاپنی‌ها، کره‌ای‌ها و چینی‌ها از این عامل، خیلی استفاده می‌کنند. به نظر شما چرا آن‌ها زیاد کار می‌کنند و ما کمتر کار می‌کنیم؟ چرا ما از آن‌ها تنبل‌تر هستیم؟ به عبارت دیگر، ما نسبت به آن‌ها «هوای نفسی‌تر» هستیم؟ آن‌ها یک آداب خاصی را رعایت می‌کنند. مثلاً در ورزش‌های خودشان هم آداب دارند و این آداب را به دیگران هم منتقل کرده‌اند. مثلاً در کونگ‌فو، یک کلمات ویژه‌ای -قبل و بعد از حرکات ورزشی- با صدای خاصی، می‌گویند که جزء آداب آن ورزش محسوب می‌شود.(همچنین احترام خاصی که قبل و بعد از شروع آن انجام می‌دهند) شما به نقش تربیتی این رفتارها و آداب، توجه کنید و شبیه آن را در مرکز آموزش و تربیتی خود پیاده کنید. مثلاً وقتی متربّی از مربی سؤالی پرسید و مربی جواب داد و آن کودک یا نوجوان جواب را شنید، یک کلمه از قبل تعیین‌شده (مقررشده) را به زبان بیاورد که حاکی از تشکر یا احترام باشد(و انجام این کار، به صورت مقررات در بیاید که همه آن را انجام دهند) این‌طورنباشد که بچه‌ها را رها کنیم تا در هر موقعیتی هر کسی به میل خودش رفتار کند.

در دبستان باید همه‌چیز را مؤدبانه قرار دهیم. حداقلش این است که لباس بچه‌ها به صورت یک‌شکل (یونیفرم) باشد. البته این یونیفرم، فقط تا آخر ۱۴ سالگی، ادامه داشته باشد و وقتی که این دوران تمام شد (یعنی ابتدای سال نهم که بچه‌ها به سن ۱۵ سالگی می‌رسند) دیگر یونیفرم برداشته شود و لباس آزاد باشد، تا بچه‌ها لمس کنند که یک تفاوتی ایجاد شده است.

۳. طبیعت

ما ابزارهای مختلفی برای انتقال آداب و دستورها، به بچه‌ها داریم و یکی از این ابزارها «طبیعت» است. می‌توانیم از ابزار طبیعت هم به خوبی استفاده کنیم. در بحث رنج، اشاره کردیم که رنج‌ها دو نوع هستند: یکی رنج‌های طبیعی و یکی رنج‌هایی که انسان خودش می‌پذیرد (با رعایت آداب). ما علاوه بر دستورهایی که برای رعایت آداب به بچه‌ها می‌دهیم، باید بچه‌ها را وارد رنج‌های طبیعی کنیم. مثلاً اینکه بچه‌ها رنج «نان پختن» را تجربه کنند. مثلاً گندم را آرد کنند، بپزند و سختی‌اش را بکشند، بعد هم نان را بخورند. به آن‌ها بگویید: «تغذیهٔ امروز ما، همین نانی است که خودمان درست کرده‌ایم» تصور نکنید که این کار اهمیت ندارد. این بحث آن‌قدر در دین ما اهمیت داشته است که حتی مکروه است از بیرون آرد بخریم؛ چه رسد به خرید نان آماده و پخته شده! بچه باید با رنج‌های طبیعی زندگی آشنا شود. الا این بچه بعدها در رنج‌های طبیعی قرار می‌گیرد در حالی که اصلاً با طبیعت آشنا نیست و هیچ کاری انجام نداده است! بسیاری از عوامل در زندگی شهری امروزهٔ ما،

دارد مردم را بداخلاق‌تر بار می‌آورد. البته بنده نمی‌گویم که «تکنولوژی فی‌نفسه دارد آدم‌ها را فاسد می‌کند» ولی دوری از طبیعت، فساد می‌آورد، چون طبیعت یک استاد بزرگ است.

۴. روابط اجتماعی

ابزار دیگری که می‌توانیم از آن استفاده کنیم «روابط اجتماعی» است. این بحث هم -مانند سایر مطالبی که بیان شد- در داخل همان نظام تربیتی با محوریت «مدیریت تمایلات» یا «مبارزه با هوای نفس» قرار می‌گیرد. چون بیشترین هوای نفس انسان، دربارهٔ دیگران است. بیشترین سختی در مبارزه با هوای نفس، در ارتباط با دیگران است. بیشترین زجرها در روابط اجتماعی به انسان می‌رسد. بیشترین شیرینی‌ها نیز در روابط اجتماعی است. شدیدترین تمایلات نفسانی انسان دربارهٔ دیگران است؛ اینکه انسان دوست دارد دیگران را تسخیر کند. در هر زمینه‌ای که انسان تمایلاتی دارد، باید در همهٔ آن زمینه‌ها تمرین‌هایی در مدرسه داشته باشیم. یکی از امکانات و ظرفیت‌هایی که در مدرسه هست ولی ما غالباً از آن استفاده نمی‌کنیم، روابط اجتماعی است. غالباً روابط در مدرسه به این محدود می‌شود: «روابط معلم با بچه‌ها و روابط بچه‌ها با معلم» و این خوب نیست. باید علاوه بر این، «روابط بچه‌ها با بچه‌ها» نیز داشته باشیم.

معلم باید به مدیریت روابط بین دانش‌آموزان بپردازد. اگر بناست آدابی رعایت شود، معلم یا مربی تربیتی، باید در «روابط بچه‌ها با بچه‌ها» نیز این آداب را برای

بچه‌ها بیان کند و انجام آن را پیگیری کند. در مدرسه، همهٔ آداب منحصر به احترام به معلم و بزرگتر نیست، بلکه احترام به همکلاسی‌ها نیز مهم است.
ما نباید بچه‌ها را طوری بار بیاوریم که نسبت به همکلاسی‌ها و اطرافیان خودشان، بی‌تفاوت باشند و با آن‌ها ارتباط برقرار نکنند. ولی خیلی از اوقات، ما بچه‌ها را این‌طوری بار می‌آوریم، آن‌وقت بچه‌ها در مدرسه، دچار افراط و تفریط‌ها یا حب و بغض‌های شدید می‌شوند. در دبستان (مثلاً از ۷ تا ۹ سالگی) بچه هنوز عاطفهٔ خاصی نسبت به اطرافیان و همکلاسی‌های خودش ندارد، هنوز سنّ یا دوران «همسالان» برای او شروع نشده است، اما در حدود ۱۴سالگی، همسالانش برای او موضوعیت پیدا می‌کنند. ما باید از این ابزار، به درستی استفاده کنیم. یعنی باید از ظرفیت روابط بین دانش‌آموز با همکلاسی‌هایش، برای انتقال برخی از دستورها، به درستی بهره بگیریم.

اصل قضیه، درست کردن سبک زندگی است؛
رفتار اجتماعی است؛ اخلاق عمومی است؛ فرهنگ زندگی است.
باید در این بخش، ما پیش برویم؛ باید تلاش کنیم.
تمدن نوین اسلامی که ما مدعی‌اش هستیم و دنبالش هستیم
و انقلاب اسلامی می‌خواهد آن را به وجود بیاورد،
بدون این بخش تحقق پیدا نخواهد کرد.

بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی
۱۳۹۱/۰۷/۲۳

جامعه ایمانی مشعر،
محفلی است برای گردآمدن
هیأت‌های کشور.
مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
اجتماعی ایمانی و توحیدی است

۰۲۵ - ۷۵ ۳۸ ۱۴ ۱۱
۳ ۰۰۰ ۱۵۴۲
www.۱۵۴۲.org
info@۱۵۴۲.org

که به دنبال ارتباط بیشتر
محبّان سیدالشهدا علیه‌السلام است...
قرار نیست مشعر تولید کند.
قرار است مشعر آیینه تولیدات
و فعّالیّت‌های شما باشد.
اینجا، جای آرم هیأت شماست
که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...